

بود ، و بودائیان عقیده داشتند که بودا درینجا چشم خود را قر بانی کرده بود .

همچنین بر تپه کنیز که شرقی چارسده کنونی ستوپه بنا کرده اشوکا واقع بود که تا عصر هیون تسنگ هم بهمین نام شهرت داشت ، و او گوید که در تصور متمادی محل تبلیغ قوانین چهار بودا بوده است .

دین بودا و نشر آن در افغانستان :

مردم افغانستان با وجود بقایای عقاید کهن ویدی و برهنی قدیم که در شرق مملکت رواج داشت ، آیین زردشت و مزدیسنا ی اوستایی را هم در شمال و غرب مملکت داشته اند ، ولی هنگامیکه در ۲۶۰ ق.م اشوکا به تبلیغ و نشر آیین بودا کمر بست در مدت هزار سال ما بعد این عقاید و دین نیز در شرق و شمال کشور رواج تام یافت ، و کانون نشو و نمای این دیانت گردید که از نظر حیاتی و فکری و هنری و فرهنگی تأثیرات عمیقی را در زندگانی مردم این سر زمین نمود .

موسس این دین ، بوده شهزاده یی بود از طبقه کشتریه و جنگجویان قبیله ساکیا که بنام ساکیا مونی (دانشمند طایفه ساکیا) معروفست ، و در ۵۶۳ ق.م در شهر کپی لاواستونیپال دنیا آمد و بسن ۲۹ سالگی حیات شهزادگی و خانواده خود را پدرود گفت ، و بعد از انزوای ۵-۶ ساله در شیمی که روشن بود (بدھ) یعنی منور و بیدار شده نامیده شد ، و به تبلیغ دین خود کوشید و شاهان هند را به آیین خود خواند ، و بعد از آنکه اکثر مردم هند را بودایی ساخته بود ، بعمر ۸۰ سالگی در سال ۴۸۳ ق.م در کوچی نگره وفات نمود . (عکس ۱۳)

چون دین بودا فلسفه منضبطی نداشت در سال وفاتش در باجاگره محفل مذهبی پیروان بودا تشکیل یافت و سه نفر از حواریون عمده او انانده - یوپالی - کاسیایه سخنان او را فراهم آورده ، و از آن مجموعه قوانین بودایی را بنام تری پیتکه TRIPITAKA (سه سبد گل) تدوین نمودند .

دیانت بودایی با نفوذ سلطه اشوکا از جنوب هندوکش تا قندهار انتشار یافت ، و جرگه بزرگ سوم آیین بودائی بقیادت اشوکا و ریاست عالم بزرگ « موگالی پوتاتسیا » دایر گشت که در آن علاوه بر ترتیب و تدوین دساتیر مذهبی چنین فیصله شد که یک دسته مبلغان بودایی را به ممالک دوردست بفرستند ، و نامهای اشخاص و کشور هائی را که این مبلغان بدانجا فرستاده شده اند ، اشوکا در سال ۱۴ جلوس خود (۲۵۶ ق.م) در فرمان سنگی نمبر ۱۳ خود نقر کرده است ، و ازان بدید می آید که

چند نفر مبلغ بودایی را بنام های مچهان تیکه - مدھیان تیکه - دهه مرا کپیه ته - مهار کپیه به گندهاره و صفحات شرقی آریانه فرستاده اند . و این مبلغان که دوتا DOUTA نام داشتند در حدود (۲۵۸ ق.م) مشغول تبلیغ دین بودایی بوده اند ، و همدین اوقات در باخترا تیا کوس - پسر سیلیو کوس سلطنت داشت که نام او را در فرامین سنگی اشوکا انتیا که نوشته اند .

آخر ترین حکمران موریای که درین وقت بروادی کابل حکم میراند سوفاکازنس است و او تا اوایل دوره زمامداری ایوتیدیموس شاه باختر هم در سرزمین گندهاره و قسمت غربی وادی کابل نفوذ داشت و چون ایوتیدیموس در باخترا پادشاه مستقل شناخته شد ، او بطرف جنوب هندوکش لشکر کشید و نفوذ موریای را در کابل خاتمه داد و بعد ازین صفحات جنوب هندوکش هم جزو قلمرو سلطنت مستقل یونانیان باختری گردید .

نفوذ سیاسی موریای در خاک افغانستان نهایت کوتاه بود . اشوکا در سال (۲۳۲ ق.م) بعد از چهل سال سلطنت در تکسیلا بمرد ، و در خاندانش پادشاه مقتدری نبود که جانشین او شود و حدود سلطنت وسیع او را نگهدارد ، و بنا برین در خاک افغانستان هم سلسله نفوذ ایشان گسیخته شد . ولی دینی که اشوکا با خود آورده بود ، با آثار فکری و هنری و فرهنگی آن تا مدت یک هزار سال باقی ماند .

گفتیم که بودا در مسایل فلسفی نه پیچیده بود ، ولی پیروانش گفتار های او را بشکل آلهیات در آوردند و بسرور زمان در دو مذهب بزرگ تقسیم شدند :

اول مهایانه : یعنی مذهب بزرگ (یانه در پینستورفتار و مذهب است) که در شمال هند و تبت و چین تا ژاپون منتشر شد . و بسبب وسعت مکان واقوام ، تاویل بسیار در آن روی داد ، و پیروان این مذهب بزرگ به تبلیغ همت گمارند و گویند که هر فرد جزویست از کل که انسان نامیده میشود و باز همین انسان جزویست از کل بزرگ تر ، که زیر قانون دهرمه (کیش) و عمل آمده است ، پس شخصی که میخواهد از دام شر نجات یابد ، از دیگران جدا نشود و سعی باید مجموعی باشد نه انفرادی ، و این نوع جهد است که انسان را به مقام بودی ستوه BODHISATTVA میرساند و معنی این کلمه حالت دانشمندانه زندگانی است که دیگران را خدمت کند . پس انسان دوام دارد یکی تحصیل دانش . دایگر خدمت و مهربانی به غیر از خود .

اما مذهب دوم هینه یانه HINA-YANA (مذهب کوچک) نامیده می شود که تابعان آن در هند جنوبی اند . ایشان بر سعی فردی تکیه کنند و کتب

ایشان اکثر بزبان پالی است. در حالیکه کتب مذهب بزرگ بزبان سانسکریت نوشته شده و قراریکه زایران چینی بعد از آغاز عصر مسیحی در افغانستان مشاهده کرده اند، در شهرها و معابد بودایی اینجا تبعه هر دو مذهب بودائی بودند.

بودآیین خود را بر هفت اصل: عقیده پاک - اراده پاک - سخن پاک - رفتار پاک - روزی پاک - کوشش پاک - توجه پاک - قرار دادو گفت: هر که برین هفت طریق عمل کرد از قیود منزله گردود فکر خود را در نقطه مخصوصی که رهایی کامل از زنجیر خواهش هاست تمرکز دهد آنگاه چهار مقام دیگر را طی میکند:

- ۱- بحث در طریق دانستن راستی.
- ۲- تفکر در دانستن حقایق.
- ۳- تفکر عمیق و سکون.

۴- سکون و توازن کامل که «نروانه» نامیده میشود یعنی فنا.

فوشه محقق معروف فرانسوی در علل نشردین بودا گوید: مردم شرق آریانا که دایماً زیر پای مهاجمان بیرحم لگد مال می شدند (بعد از دیدن تهاجمات هخامنشی و اسکندر و چندراگونیا) این دین را که از خونریزی بیزار بود و طریقه از خود گذشتگی و خوش نیتی را توصیه میکرد مطابق سلیقه خود یافته و مردم زارع یا کاسب آنرا با سهولت پذیرفتند. توسعه دیانت بودا بتوجه آشوکا بدرجی بود، که این پادشاه ۸۴۰۰۰ بنای مذهبی یعنی ستوپه (توپ کلمه مقامی افغانی) را ساخته بود، که شکل این ستوپه ها در کابل و کاپیسا فرق کرده و بلند شده است، یعنی سکوی استوپه بشکل مربع درآمده و بر ارتفاع آن افزوده و بین گنبد و سکوی قسمت استوانه‌یی اضافه شده است و در روی بلندترین نقطه گنبد یک بام شیروانی شکل دیده می شود. ولی استوپه های عصر آشوکا که خصایص هندی داشتند بسر زمین آریانه کمتر سرایت کرده است.

از بقایای نوشته شده عصر آشوکا که مجموعه نصایح بودایی است، بعد از کتیبه های تکسیلا دو سنگ نبشته یکی از ما نسپره (۱۰) میلی شمال ایست آباد در مدخل وادی پکهلی و دیگر در شهبازگری هشت میلی شرق هوتی مردان بر شهراه سوایی واقعست که هر دو به رسم الخط خروشته‌یی و زبان پراکریت است، در حالیکه تمام کتیبه های دیگر آشوکا

در هند برسم الخط براهمو است که مبدأ دیگر رسم الخط های مقامی هند قدیم باشد.

کتیبه دیگر همین فرامین اخلاقی آشوکا در گذرگاه درونته بین لغمان و نگرهار منصوب بودو بزبان آرامی است که بر سنگ مثلث نمایی اکنون در موزه کابل موجود است، و خیلی آسیب دیده و چند سطر آن باقی است مشتمل بر احتراز از قتل حیوانات.

اما کتیبه مهم دیگر همین پادشاه در ۱۳۳۷ش از زیر خاک برآمده و بر صخره کوهی در شهر کهنه قندهار نزدیک چهل زینه بدوزبان و دو رسم الخط یونانی و آرامی کشف شده که قسمت بالایی آن بزبان یونانی ۱۳ و نیم سطر و قسمت پایین آرامی هفت و نیم سطر است و طول تمام کتیبه ۵۵ سانتی و عرضش ۴۵ تا ۵۰ سانتی است، که دران نام اشوکا را مانند برخی از کتیبه های دیگرش پیوداسس نوشته شده اند. (عکس ۱۶)

از مطالعه این کتیبه می فهمیم که در سال دهم بودایی شدن اشوکا یعنی ۲۵۰ ق.م نوشته شده باشد و درینوقت نفوذ موریا و دیانت بودایی تا قندهار وسعت داشت، و اکثر مبادی اخلاقی او تطبیق شده بود. در حالیکه در کتیبه های دیگر به تعمیم همین مبادی توصیه مینماید. ترجمه قسمت یونانی کتیبه قندهار چنین است:

«پیوداسس شاه در پایان ده سال مجاهدت، اصول اخلاقی را به انسان آموخت. و از انوقت مردمان را در سرتا سر روی زمین متدین ترو مسعود تر ساخت و پادشاه از کشتن جانوران احتراز کرد و سایر مردمان و شکاریان و ماهیگیران از شکار و ماهیگیری محترز شدند. و با احترام والدین و پیران پرداختند و بعدازین با چنین رفتار زندگانی بهتری خواهند داشت.»

ازین کتیبه روشن می آید که در اواسط قرن سوم قبل از میلاد زبان و رسم الخط یونانی و آرامی هر دو در افغانستان رواج داشت، نفوذ ثقافت یونانی آنقدر قوی بود که در کتیبه جای اول را برسم الخط و زبان یونانی داده اند، و این مقارن عصریست که دولت مستقل یونان و باختری در باختر ساخته می شد، در حالیکه اثر دین بودا و فرهنگ یونانی تا اسکندریه اراکوزی (قندهار کهنه) رسیده بود. ولی در عین همین اوقات رسم الخط آرامی هم از بقایای هخامنشیان درین سرزمین وجود داشت.

سلطنت مستقل یونان و باختری

اسکندر د رزمان حیات خود هنگامیکه باختر را گرفت آرته باز یوس پارسی را حکمران این سرزمین مقرر داشت وی بعد از مدت کوتاهی درگذشت ، و آمین تاس پسر نیکولاوس جای او را گرفت ، بقول آریان بعد از مرگ اسکندر حکمرانی باختر و سفد را ستاسانور قبرسی داشت ، و چون سیلیوکوس در هند با چند راگوپته صلح کرد (۳۰۲ ق.م) حکمران باختر هم با او اطاعت نمود، و هنگامیکه سیلیوکوس به بابل برگشت ، باختر تا مدت ۵۰ سال در تحت تسلط خاندانش ماند ، چنانچه مسکوکات فراوانش در باختر و بخارا کشف شده و هم او مردم بومی باختر را در لشکر خود گرفته بود.

در عصر پادشاه سوم خاندان سیلیوکی که انتیوکوس دوم نام داشت حکمرانان اطراف از مشغولی او به جنگهای مصر استفاده کرده و از اطاعتش برآمدند ، و از آن جمله مردمان باختر با یونانیانی که درین سرزمین با آداب و فرهنگ باختری آشنا گردیده بودند همدست شدند و اعلان استقلال دادند. درین وقت در باختر دیودوتوس = تهپودوتوس DIODOTOS حکمرانی داشت و او در حدود ۲۵۶ ق.م بعد از باختریان آزادی خواه اعلان شاهی مستقل را در باختر داد و حدود سلطنت او تا سفد و مرو و سلسله کوه هندوکش میرسید ، و چون او باختریان را از تسلط دیگران نجات داده و حکومت آزاد داخلی را تشکیل کرده بود بنا برین لقب «منجی» یافت .

از دیودوتوس سکه‌یی در دست است که بر یک طرف آن چهره انتیوکوس دوم و بر روی دیگر آن رب النوع زیوس حامی خاندانش با دو بال نقش است و ازین برمی آید که وی پیش از اعلان استقلال باختر، سکه سیمین را بنام انتیوکوس سیلیوکی نشر داده ، و بعد از استقلال خود در دارالضرب باختر مسکوک طلائی را بحیث پادشاه زده است . این مسکوک طلائی که در پاریس است بربیک روی خود چهره دیودوتوس و بر روی دیگر شکل برهنه جویپتر (رب النوع رومی آسمان و صاعقه ورعد و برق) دارد که یک عقاب هم پیش پای او نقش و بر حاشیه سکه بازیلیوز دیودوتوس نوشته شده یعنی شاه دیودوتوس (عکس ۱۷)

از دودمان دیودوتوس اول فقط یک پسر او بنام دیودوتوس دوم بعد از درگذشت پدر در باختر (حدود ۲۵۰ تا ۲۳۰ ق.م) حکمرانده که وی با دولت پارت برخلاف سلطه سیلیوکی های شامی هم آهنکی و روابط خوبی داشت و

چون اساس موسس دولت پارت هم از مردم باختر بود دیودوتوس دوم با او روابط حسنه و پیمان دوستی داشته است . و در عصر شاهی او وادی هریرود و شهر هرات نیز در قلمرو باختر شامل گردید و به سفد یانه نیز از طرف باختر حکمرانی فرستاده می شد .

شاهی دودمان دیودوتوس اول دیری دوام نکرد، و یکی از امرای دیودوتوس دوم که ایوتیدیموس EUTHYDEMUS نام داشت و حکمران سفدیانه بود شورش کرد ، و پادشاه باختر را کشت و خود وی بحیث پادشاه مستقل باختر شناخته شد (حدود ۲۲۰ ق.م) (عکس نمبر ۱۷)

در عصر ایوتیدیموس باختری پادشاه یونانی شام انتیوکوس سوم از طرف غرب بر دولت پارت حمله آورد و تیری پادشاه پارتی را مغلوب ساخت ، و در حدود ۲۰۸ ق.م بسوی باختر روی آورد ازین طرف ایوتیدیموس باده هزار سوار باختری برکنار روداریوس (هریرود) با او در آویخت و چون توان مقاومت نداشت، به باختر پس آمد و در شهر زریاسپ پایتخت باختر تا دو سال در محاصره ماند . (موقع این شهر را بین مرو و اندخود شمرده اند) انتیوکوس سوم درین مدت در نگیانه و اراکوزیه را هم کشود ولی چون زریاسپ را کشوده نتوانست و طرفین خسته شده بودند ، هنگامیکه دیمتریوس شهزاده باختر برای مذاکرات صلح نزد او آمد ، دختر خود را بدو داد، و بعد از مصالحه از راه کابل و اراکوزیه به سمت غرب و قلمرو سلطنت خود شتافت (۲۰۵ ق.م) ایوتیدیموس بعد ازین به توجید اداره مملکت کوشید ، و حکمران وادی کابل سوفاگازتوس را مطیع گردانید ، و از طرف شمال تاماوری پامیرو ترکستان چینیی و ختن پیش رفت ، و در غرب مرورود و هرات و طوس را کشود ، و پسر خود انتی ماکوس را حکمران آن گردانید ، و جنوباً تا اراکوزیه و در نگیانه یعنی تمام خاک آریانه در قلمرو شاهی او آمد . و پسر دیگرش دیمتریوس حکمران این ولایت بود . که تمام این مملکت وسیع باصطلاح جغرافیون یونانی هزار شهر داشت ، و درین عصر روابط فرهنگی و تجارتي دولت یونانیان باختری با هند و چین غربی بر قرار بود ، و ایوتیدیموس اولین شاهی است که در عصر او هنرمندان و صنعت کاران باختری، هنر و صنعت اینجا را به هند ارمغان بردند . و بقول راولنسن از یک کتیبه خروشته‌یی پیدا است که هنروران یونانی باختری درین عصر بهند رفته و تأثیر هنری خود را در آثار هنر هند نفوذ داده اند . دوره

شاهی ایوتیدیموس باختوی را از ۲۲۰ تا ۱۹۰ ق.م شمرده‌اند، که پس از درگذشت او پسرش دیمتریوس DEMETRIUS در ۱۹۰ ق.م بشاهی رسید (عکس ۱۸) و او بعد از فتح تکسیلا در خاک هند تا سواحل گجرات و کاتیاورویا تخت موریایته پیش رفت که این فتوحاتش در نتیجه فعالیت دو جنرال بزرگ او اپولو دوتوس و منندر صورت گرفت، و مناندر

که در اریاب
کابل تولد یافته بود، و اولادش تا حدود ۱۰۰ ق.م در هندشاهی داشته‌اند. دیمتریوس در حدود ۱۷۵ ق.م از فتوحات هند به باختر بازگشت، و پانتالئون PANTALEON پسر سوم خود را به حکمرانی اراکوزی و سیستان گماشت، و دیمتریوس دوم پسر دیگرش حکمران باختر بود. و چون پانتالئون حکمدار اراکوزی درگوست جای او را برادر چهارمش اگاتوکلیس AGATHOCLES گرفت. (عکس نمبر ۱۹)

دیمتریوس و جانشینان او سکه های فراوان در سرتا سر قلمرو خود زده‌اند و همین پادشاه شهرهای دیمترماس اراکوزی (کلات) و ایوتیدیمیا (سیالکوت) و دیمتریاس سند (پتیاله) و ته‌وفیلیا (در دلتای سند) را بنانهاده بود، که شهر دوم بنام پدر او و شهر چاره بنام مادرش تسمیه شده است. چون دیمتریوس در اواخر عمر در هند بانیروی لشکری خویش مشغول ماند، بنابراین شخصی از یونانیان باختر که ایوکراتیدیس EUKRATIDES نام داشت در سال ۱۸۱ ق.م در باختر برخاست و اعلان شاهی داد، و سکه زد، که بر آن خود را بازیلوز میکالیوس (پادشاه بزرگ - مهاراجه هندی) خواند (عکس ۲۰) و چون دیمتر یوس برای بازیابی تاج و تخت خویش کوشید بجایی نرسید و درگذشت، و ایوکراتیدیس سلسله سوم پادشاهان یونانی را در باختر بنیاد نهاد و تا ۱۸۶ ق.م پامناندر حکمران شرقی آریانه جنگید تا که تمام خاک آریانه را بدست آورد، ولی از طرف غرب مهرداد اول پادشاه پارت ایالات غربی کشور او را گرفت و اختلافی که بین خاندان دیمتریوس و ایوکراتیدیس پدید آمده بود، سلطنت باختر را ضعیف ساخت، و در حوالی ۱۳۵ ق.م مرکز این سلطنت از شمال هندوکش به کاپیسا انتقال یافت. و پسر ایوکراتیدیس هیلوکلیس HELIOKLES که در حدود ۱۴۷ ق.م به تخت شاهی رسیده بود، آخرین پادشاه یونانی باختر شمرده می شود که بعد از ترك صفحات شمال هندوکش قلمرو شاهی خود را تا نهایت ولایت گندهارا یعنی تکسیلا و جیلیم

بعد از هیلوکلیس ده نفر جانشینان او در کابل و گندهارا و پنجاب حکم رانده‌اند، که از آن جمله انتیال کیداس - آمین تاس - هرما یوس در حوالی ۳۰ ق.م پادشاه آخرین یونانی کابل مشهور تراند. (عکس های نمبر ۲۲-۲۳-۲۴) و علت سقوط شاهان یونانی باختر ظهور قبایل ساکاوسیتی است که این شاهی را در نصف اول قرن اول ق.م خاتمه دادند، و بدین ترتیب سلطه ایشان بعد از دو نیم صد سال پایان رسید، و درین مدت از عصر دیودوتوس تا حدود ۱۰۰ ق.م ۳۶ پادشاه و یک ملکه از ایشان در افغانستان و هند حکم رانده و به بسط فرهنگ و هنر یونانی در آریانه و هند پرداخته‌اند، که پرستش اریاب انواع و صنعت و افکار و فلسفه و زبان و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگ یونانی درین مدت در سرتاسر خاک آریانه با عناصر فرهنگی محلی و بودایی مزج یافته و فرهنگ خاص یونانو باختری و گریکوبودیک را بوجود آورده است که نفوذ آن تا دور ؤ اسلام دوام داشت.

بقول دانیل شلوم برژه (رئیس باستان شناسی فرانسوی در افغانستان) نفوذ هیلنسم تا قرن هفتم در افغانستان دوام کرد که آنرا از دوناخیه تعبیر میتوان کرد: اول مربوط به هنر و دیگر مربوط بر رسم الخط است که در قرن هفتم قبل از فتح اسلامی هنراین سرزمین هنوز يك شاخه متاخر هنر معروف گریکوبودیک بود. اما راجع بر رسم الخط باید گفت. هنگامیکه زایر مشهور چینی هیون تسنگ در سال ۶۳۰ م یعنی هنگام ظهور اسلام در عرب، از باختر عبور میکرد، درینجا الفبائی مرکب از ۲۵ حرف وجود داشت که بدون تردید الفبای یونانی مرکب از ۲۴ حرف بود، و بران يك صوتی را که در دردی قدیم وجود داشت (صوت سین) و در زبان یونانی نبود، افزوده بودند (این حرف همان PX یعنی مجموعه صوت ش + خ = پن است)

دو کتیبه یونانی و آرامی که در قندهار در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۳ م کشف شده عبارتند از موعظه های اخلاقی اشوکا که بزبانهای هند در سرتا سر هند کنده شده، ولی اهمیت این کتیبه ها درین است که وجود زبان و رسم الخط آرامی را دران سرزمین تا عصر اشوکا (حدود ۲۵۰ م) ثابت می سازد، و طوریکه علمای یونانی شناس اظهار نموده‌اند، متون یونانی این دو کتیبه قطعات ممتاز ادبی یونانی اندواز نگاه ساختمان

زبان همپایه زبان فلاسفه و خطیبان یونانی از قبیل افلاطون و ارسطو شناخته می شوند ، و می بینیم که زبان تفکر و تحریر در قندهار قرن سوم ق.م همان زبان است که در آتن یا شهر میلیت معمول بود، و حتی طرز کندن کتیبه ها هم وحدت کلتور یونانی را تایید میکند ، و معلوم است که

۱۱-۱۱-۱۱ بقول يك مورخ یونانی مقارن آغاز عصر مسیحی شهر یونانی بوده است (رجوع به عکس نمبر ۱۵ کتیبه قندهار) و علاوه برین بعد از سال ۱۹۶۱م هیئت باستان شناسی فرانسوی در بقایای شهر یونانی (اکنون مشهور به آی خانم - ه بانو) آثار بسیار مفتح همین مدنیت یونانی باختری یافته اند . و این شهر در ملتقای دریای آمو و کوچکه در نقطه سرحدی افغانستان و اتحاد شوروی افتاده و خرابه زار وسیعی دارد که در زاویه ملتقای دو دریا دو قسمت مشخص دارد ، به یک طرف تپه بلند است که از سمت جنوب بر دریای کوچکه حاکم می باشد ، و بطرف دیگر این تپه ۲۰ متری مجرای دریای آموست ، و بالای آن استحکامات عظیمی قرار دارد، که بالا حصار همین شهر باشد ، و حصاری بابر و بارو بشکل قوسی داشت ، و در بین شهر جاده مرکزی به درازای ۱۶۰۰ متر از دروازه شمالی به دروازه جنوبی کشیده شده که کوچه های آن هم بنظر می آید. (نقشه شهر عکس نمبر ۲۵)

علایم مدنیت را که درین شهر قدیم یافته اند ، باید بنام خاص مدنیت «گریکو باختری» یاد کرد ، که در اثر حمله بادیه نشینان آسیای مرکزی از بین رفته و بقایای آن هم سبک معماری عالی را باخشت پخته و ستونهای سنگی و عمارات بزرگ قصر مرکزی دارای صحن مستطیل و آثار رنگ آمیزی سبز و زرد و سرخ و سیاه نشان میدهد و خشت هایی که در آن بکار برده اند ، هر ضلع آن به ۴۵ سانتی با ضخامت ۱۲ تا ۱۵ سانتی است و آب این شهر در جوی به قسمت های بالای کوچه ها و حتی بالا حصار می رسید ، که از فاصله ۲۰ کیلو متری مجرای کوچکه جریان می یافت ، و این شهر سه حصه داشت که بالا حصار - پایان حصار - و ارگ باشد. در حصص جنوبی غربی ، محل سکونت مردم و عمارات ورزشگاه و بازار ها بوده و ازین ورزشگاه مجسمه هر مس (رب النوع پهلوانی) بدست آمده که آنرا قرار کتیبه مکشوفه تر بیاه کوس ولد استراستون یونانی به هر مس و هر کول وقف کرده بود.

نوشته دیگری که مظهر فکر و فلسفه مردم این شهر تواند بود ، کتیبه صندوق مستطیل قبر یک نفر یونانی کی نه آس است که آنرا کلارک پسرایی فراد یوس در آی خانم بر آرامگاه او نقر و نصب کرده و مفهوم آن چنین است :

«در طفولت خوب تربیه بگیر! در جوانی خواهش های خود را اداره کن - در بخته سالی درست کار باش! در پیری ناصح خوب باش - و در روز های باز پسین زندگانی بدان که چگونه بدون افسوس بمیری!» و این وجیزه گران بها سیر فکر و اخلاق آن مردم را نمایندگی میکند .

ساکه ها و یارتها و پهلواها

در کتیبه های شاهان هخامنشی دیده شد ، که قبایل ساکه در ماورای آمو از حدود پامیر بنامهای فراورنده هومه یا ساکه های تیز خود در تحت اداره این شاهان میزیستند ، و از راه پارت (خراسان) به سرزمین زرتنگه = درنگیانه گذشته و نام خود را به سکستان = سیستان داده بودند . و هم در صفحات شمال هندوکش و باختر میزیستند که ازین سرزمین به شرق و غرب پراکنده شده و وقایع ایشان جزو تاریخ آریانه بشمار میرود .

موسیوها کن در کتاب نتیجه حفريات د ساله فرانسه در افغانستان گوید: «ساکه های بادیه نشین پیش از مهاجرت عمومی خود در باختر نزد یونانیان آمده و به قسم سرباز نوکرمیشدند ، و برخی از سرداران ایشان بمقامات بلند ملکی و عسکری رسیده بودند . که از آن جمله هرايوس HERAIUS به تقلید شاهان آخرین یونان و باختری سکه زده ، و این سکه او راها کن در تاشقرغان یافته بود . این قبایل از باختر به وادی هریرودو از آنجا بوادیهای هلمند و ارغنداب سرازیر شده و به تشکیل سلطنت پرداخته اند . که سر حد کشور ایشان شرقاً تا وادی سندو ماوراء بولان هم رسیده ، و آنرا کی - پین KI-PIN گفته اند . و ازین قبایل ساکه که در وادی ارغنداب و سندسقلی بوده اند. مردی بنام مایوس MAYOS در حدود ۷۲ ق.م بعنوان (بازیلیوز بازیلیون میکالیوس مایوس) یعنی (شاهنشاه بزرگ مایوس) سکه زده و حدود کشور خود را تا تکسیلا رسانیده است ، چنانچه يك کتیبه او بر قاب مسی در تکسیلا کشف شده که تاریخ (۷۸ ق.م) دارد، و معلوم است که نفوذ شاهان یونانی پنجاب شرقی بدست مایوس قطع گردیده ، و هفت نوع مسکو کاتش بخطوط یونانی و خروشتی کشف شده است.

بعد از مایوس نام دو نفر اخلاف او هم از روی مسکوکات شناخته شده که یکی از ازیس AZES (حدود ۵۰ ق.م) است و دیگر از ازیلیسیس AZILISES باشد که معاصر همدیگر بودند، و بر سکه هر دو عنوانهای شاهنشاه کبیر بخط یونانی ثبت است، سکه هائی هم دیده شده که نام هر دو پادشاه یکی بخط یونانی و دیگری خروشتی نوشته اند (عکس نمبر ۲۶ دیده شود).

هنکامیکه این قبایل کوچی صحرائشین گردنده در صفحات باختر و جنوب مجرای اموبا پکیت = پینت و پینتونها آمیختند. نام ساکه در این قبایل باقی ماند، چنانچه قبیله پینتون سهاک در زابل و کابل و ساگری (سگری) در وادی هلمند تا کنون حامل این نامند. و قبایل دیگر ایشان در خراسان از وادی هریرود تا سواحل بحیره خزر بنام پارت ساکن شدند. که آن سرزمین بنام ایشان نامیده شد، و چون ایشان از مسکن اصلی خود باختر وادی هریرود تا سرزمین دامغان (یک قسمت خراسان) رفته بودند، بنا بر این بقول ژوستن بنام پارت مشهور شدند و معنی آن به زبان سکائی تبعید شده باشد. که از باختر هجرت نموده اند. ستراولف کروافغان شناس انگلیسی در نامهای ساکه های حکمران گندهاره شباهت فراوان را با پینتو یافته و می نویسد که این نامهای حکمرانان ساکه به پینتو نزدیکند: سپاله که دمه SPALAG-DAMA (سپاله = سپاه) + (که علامت تصغیر تجلیل) + (دمه = جلال) که جمعاً سپاهی مجلل باشد.

نام دیگر سپاله هوره SPALA-HURA است: (سپاله = سپاه + هوره = اوریا هور) معنی سپاهی آتش یا آفتاب یا سپاهی روشنی. همچنین نام چستنه CHASTANA همین خبستن پینتو بمعنی مالک و خداوند است. و اگر ما پارت = پارتووه را بقول ژوستن تبعید شده و مهاجور بدانیم، شکل کنونی آن در پینتو پردی PRADIA باشد یعنی بیگانه و هجرت کننده. چنین بنظر می آید که مهاجرت های نخستین قبایل ساکه به سرزمین سیستان بسیار قبل ازین عصرها روی داده، و بقول موسیوفوشه کوروش بزرگ (حدود ۵۴۰ ق.م) در حین فتح سیستان این ساکه هارا بیاس خدمات ایشان نیکو کردار نامید (در یونانی ایویرگت EVERGETES و همین مردم در حدود ۳۳۰ ق.م همدین سرزمین ساکن بودند، که اسکندر هم با ایشان نرمی و نوازش کرده بود (رجوع به کتاب تمدن ایرانی)

در حدود ۲۵۰ ق.م ارساس = ازشک = اشک بلخی با برادرش تیرداد (پسران فری یاپت) بطرف غرب رفته و حکمران یونانی پارت فیویکلیس را کشت و اساس سلطنت اشکانی را گذاشت، و به دو زبان یونانی و خروشتی سکه زد. و خود را بازیلیوز بازیلیون (شهنشاه) خواند که خروج وی در حدود ۲۴۹ ق.م و پایتخت او در حوالی دامغان کنونی بود، و سلسله شاهان اشکانی باو منسوب اند و او به قول سترابو بعد از دو سال جنگهای داخلی از دست نیزه دارش زخمی برداشت، و بر اثر آن در سال ۲۴۷ ق.م درگذشت، و پسرش تیرداد بعنوان اشک دوم در ۲۴۸ ق.م بر تخت نشست که پادشاهی مدبر و قوی بود. و تا بابل فتح کرد و شرقاً هم تا حدود باختر رسید، ولی پادشاه یونانی باختر دیودوتوس دوم در مقابل دولت سیلیوکی صلح و اتحاد کرد، وی در سن پیری درگذشت که سلطنتش از ۲۴۸ تا ۲۱۴ ق.م بود.

شاهان معروف دیگر اشکانی ازین قراراند:
۳- ارتبان - اردوان (۲۱۴ تا ۱۹۶ ق.م) پسر تیرداد که در عصر او انتیوکوس سوم بر پارت حمله کرده و به باختر گذشته بود.
۴- فری یاپت پسر اردوان (۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م)
۵- فرهاد اول پسر فری یاپت (۱۸۱-۱۷۴ ق.م) معاصر دیمتریوس باختری.

۶- مهرداد برادر فرهاد اول (۱۷۴-۱۳۶ ق.م) پادشاه بزرگ و عاقل بود که ولایات غربی یونانیان باختری و مورو را گرفت و اراکوزی و کابل و سهند را هم تسخیر نمود و سرحد کشور پارت را تا دریای سندرسانید. ولی با وجود این حکومت او مشروط بود، و دو مجلس شورا داشت که برای ایشان کار میکرد.

۷- فرهاد دوم پسر مهرداد (۳۱۶-۱۲۷ ق.م) او قبایل ساکه را بمدد طلبید تا در جنگ با دولت یونانی انتیوکوس با او معاونت کنند ولی ساکه ها دست بغارت بردند، و فرهاد با ایشان جنگید تا که فرهاد کشته شد و پارتها شکست خوردند.

۸- ارتبان (اردوان دوم) (۱۲۷-۱۲۴ ق.م) او هم فرهاد دوم و پسر فری یاپت بود که بعد از مرگ فرهاد دوم بر تخت پارت نشست، او با مردم تخاری که جزو باختر بودند در آویخت و در جنگی زخمی را ببازو برداشت که ازان بمرد، و پارتیان عقب نشستند، و در همین اوقاتست که

ساکه هادر نکیانه (سیستان) را گرفته و آنرا بنام خود سگستان (= سجستان (مغرب) خواندند و حتی بعد از تصرف کابل بطرف هند هم گذشته و دولت هند و ساکه یا هندوسیتپین را در آنجا تشکیل داده اند. همچنین یک عده قبایل سپید پوست آریائی صحرا کرد (هون) از طرف شمال هجوم آورده و در حدود (۱۲۷ ق.م) باخت و تخار را گرفته اند، و یونانیان آنجا را بطرف جنوب شرق بوادی کابل و سند عقب رانده اند، و تمام این قبایل بادیه نشین ساکه، تخار، هون از مردم آریایی شمالی اند، که از عرق زرد پوست نبودند، بلکه زبان - قیافت - چهره ایشان تماماً آریایی است که آثار مکشوفه تورفان این مطلب را روشن می سازد.

۹- مهرداد دوم پسر ارتبان (۱۲۴-۷۶ ق.م) پادشاه بزرگ بود که در مدت ۴۸ سال سلطنت خود بر ساکه ها و دیگر قبایل سرکش غالب آمد و قسمتی از باختر و سیستان را بگرفت و سرحد سلطنت خود را تا کوه های همالیه رسانید.

اما مهر داد بزرگ پایتخت دولت پارت را از خراسان به کنار دجله انتقال داد، و باارمنستان و دولت روم به جنگها مشغول ماند، و بنابراین بعد ازین، وقایع دولت پارت به آریانه تعلق ندارد، و جزو تاریخ مانیست، و از سلسله اشکانیان تا اوایل قرن پنجم میلادی در ایران و ارمنستان و قسمت های مختلف آسیای غربی شاهان زیاد به سلطنت رسیده اند، ولی با سرزمین و مردم کشور ما تعلق نداشته اند، الا اینکه چون اشک چهاردهم (فرهاد چهارم) در سنه ۳۳ ق.م بنای ظلم و تعدی را گذاشت و مردم بروشوریدند، وی بطرف شرق گریخت و نزد ساکه ها آمد که در باختر و سیستان و رنج و غیره ساکن شده بودند، و ازینجا واپس بمملکت خود رفت.

دیگر از شاخه های مخلوط ساکه و پارتها که در افغانستان جنوبی و هند غربی به تشکیل سلطنت پرداختند پرتیوا = پهلوانند، که مرکز پیدایش نخستین اداره و تشکیلات سیاسی ایشان سرزمین سگستان و اراکوزی یعنی وادی هلمند و ارغندابست، و سلطه ایشان در قرن اول میلادی تا تکسیلا میرسید، و هنگامیکه اپولونیوس APOLLONIOS در سنه ۴۳-۴۴ م به دین تکسیلا آمد، در آنجا پادشاه ۲۱ ساله بنام فراوتیس PHRAOTES (فرهاد) حکم میراند که ازین مردم بود.

اما موسس سلسله شاهان مستقل سیستان و اراکوزی پهلوا شخصی

است که ونونیس VONONES نام داشت و در مسکوکات بعنوان شهینشاه بزرگ یاد شده و او در حدود ۱۲۰ ق.م به تاسیس سلطنت پرداخته و مسکوکاتش بخط یونانی و خروشتی است، و چون بر بعضی مسکوکات خویش اسمای خویشاوندان و تابعین اوسپه له هوره SPALAHORA (برادر) و سپه له گادمه SPALAGAMA پسر برادرش، و همچنین برادرش سپه لی ریزا SPALIRISA نیز نوشته شده پس توان گفت که این افراد دودمان **ساکه پهلواد عصری نزدیک یکدیگر درین سرزمین بلاشترک حکم رانده اند،** و این خویشاوندان و ونونیس در نقاط مختلف مملکت در حدود ۱۱۰ ق.م نایب السلطنه او بوده اند. (عکس ۲۷)

پادشاه بزرگ دیگر این سلسله گندوفاریس GANDOPHARES یا اندوفیریس است (۱۹-۴۸ م) وی در مسکوکات شهینشاه - نجات دهنده مغلوب نشدنی - متدین معرفی شده و در کتیبه های تخت بای شمال شرقی پشاور (۱۰۳ م) گودوهره GUDUVHARA را عبارت ازین شاه شمرده اند. که از سیستان تاسند و پنجاب اقتدار داشته و برخی از مورخان نام قندهار کنونی را گندوفارو منسوب باودانسته اند، که درین نام کلمه «فر» تاریخی بمعنی شکوه و جلال دخیل بوده و معنی آن «بدست آورنده جلال» باشد. و اگر ما این نام را به پینتو برگردانیم «گونه فر» معنی جلال اساسی را میدهد. و ما می بینیم که بر مسکوکات شاهان کوشانی آریانه کلمه «فر» راهم نوشته اند.

مؤلف تاریخ سیاسی هند قدیم از روی کتیبه تخت بای سنه ۴۷ م را عصرشاهی گندوفاریس تعیین کرده و گوید که این سنه با روایات مسیحی هم مطابقت دارد، و بموجب آن همین پادشاه دیانت مزدی (زردشتی) داشت، ولی سنت توماس شاگرد حضرت مسیح، و مبلغ دین او در هند بدر بارش فرستاده شد و شاه دین مسیح را پذیرفت که در روایات مسیحی بنام گندوفوروس ضبط است. و بنا برین او در برخی مسکوکات، با نام خود صفت دیوه ورته DEVA-VRATA یعنی دین دار را هم نوشته است.

در تاریخ سیاسی هند قدیم می نویسد: که با گندوفاریس هم برخی از خویشاوندانش در حکمرانی شرکت داشتند، که از آن جمله برادر زاده اش ابداکاسیس ABDAGASES در جنوب افغانستان و جنرالهایش اسپاورمن HSPAVARMAN و سسه (جج) و حکمرانانش سپیدنه SPEDANA و سقا

وستره SATAVASTRA در تکسیلا باشند .
 پس از مرگ گندو فارس مملکت وسیع او بین جانشینانش به
 حصص کوچک تقسیم شد (حدود ۵۰ م) که از انجمله سنده یار یس
 SANABARES در سیستان و پاکوریس PAKORSE و سسه در گندهاره
 و پنجاب غربی حکم رانده ، و مسکوکات ایشان بر رسم الخط یونانی و خروشتی
 از تکسیلا بدست آمده است ، و یکی از همین شهبزادگان پهلوا اور تاگنس
 هم از روی مسکوکات شناخته شد ، که او را همان گودا = کاد برادر
 گندو فارس دانسته اند . که در نیمه دوم قرن نخستین میلادی حکمرانی
 داشت و در کتیبه های خروشتی چارسده نامش «گادساه ست» که برخی
 این نام را اسم قبیله گندو فارس هم گفته اند و درین صورت نام قبیله
 گدون پستونهای دامنه های مه این را بیاد میدهد ، که در شمال سرزمین
 چچ (همان سسه) واقعست و مورخان عرب این نام را به «صصه» معرب کرده
 بودند . (رجوع به عکس نمبر ۲۸)

کوشانیان

در حدود ۱۶۵ ق. م قبایلی که با ساکه ها و سیتی های آریایی هم عرق
 و هم نژاد بوده از روی قیافت و چهره و بینی های دراز و سایر خصایص
 ظاهری و لسانی از نژاد آریایی شمال شرقی شمرده میشود ، و چینیان
 ایشان را یوچی YUEH—CHI گفته اند از مسکن قدیم خود در چین شرقی
 برآمده و به وادی سیر دریا شمال آمو رسیدند . ایشان ساکه های ساکن
 این جا را به طرف شرقی و صفحات آریانه در باختر و جنوب هندوکش رانند
 تا حدیکه به سرزمین هند هم بعد از ۱۲۷ ق. م عقب نشسته اند . و جای
 ایشان را یوچیان گرفته اند .

در سنه ۱۲۸ ق. م چون امپراطور چین وو-تی WOU—TI (۸۷-۱۴۰
 ق. م) زحمت قبایل هیوانگ نویستوه آمد ، سفیری را بنام چانگ - کین
 TCHANG—KIEN نزد یوچیان فرستاد ، تا با او باورتی نمایند . ولی
 ایشان کمک ندادند ، و بقول این سفیر در سر زمین های جنوب آمو یعنی
 باختر و بدخشان مردم تا حیا (تخار) سکونت داشتند. و از نوشته مورخ
 دیگر چینی سیو - ماتسین SEU—MATSIE (حدود ۹۰ ق. م) هم برمی آید
 که یوچیان تا (۱۲۵ ق. م) هنوز در وادیهای شمال آمو زندگی میکردند
 و بجنوب آن سرازیر نشده بود ند .
 مردم یوچی در حدود (۷۰ ق. م) از آمو گذشته و بکمک تخاریان (تاها)

باختر را گرفتند و بعد ازین بین یوچی و تخار آمیزشی بعمل آمده ، و یک
 عرق قوی و ممتازی را بوجود آوردند که قبیله معروف کوشی KUSHI
 کوی شانگ = کوشان یکی از قبایل پنجگانه این مردم بود ، و کلمه کوچی
 (پونده پستو) اکنون در هر دوزبان پستو و دری این ریشه را نمایندگی
 میکند و بموجب تذکار یکی از مورخان چین ، رئیس کوشیان مسمی به کیو
 تسیو-کیو KIEU—TSIU—KIU روسای چهار قبیله دیگر را مطیع ساخته
 و خودش بعنوان « شاه کوی شانگ » شناخته شد ، و از همین وقت است
 که کلمه کوشان جای یوچی را در تاریخ گرفت . و نخستین پادشاه مشهور
 این طایفه بگفته نویسندگان چینی همین کیو-تسیو-کیو (= کوجوله کره که
 فیزیسی KIJULA—KARA—KADPHISES (حدود ۴۰۰ ق. م) است که پارتیا
 (خراسان) و کابل و کاپیسا را فتح کرده و در حواله غزنه مردم پوتا
 PAUTA را مطیع نمود که بقول واله دو یوسن فرانسوی همین مردم
 پستون باشند .

این کوشان شاه در مدت دراز سلطنت خویش توانست که بقایای
 شاهان یونانی و بازتی را متصل ساخته و نفوذ خود را در تمام خاک
 آریانه قایم سازد و شالوده بزرگترین امپراتوری افغانستان را بگذارد ،
 و او بعمر ۸۰ سالگی در حدود ۷۸ م بعد از سلطنت ۲۸ سال از جهان
 رفته است و تنها مسکوکات مسی او را با انواع مختلف تاکنون یافته اند ،
 که خطوط یونانی و خروشتی دارد ، و در یونانی نام او کو زولا که فیس
 است ، که القاب او را دیندار و شاهنشاه پسر آسمان نوشته اند (عکس
 نمبر ۲۹ دیده شود .)

بعد از در گذشت کوشانشاه بزرگ کد فیزیسی اول ، پسرش
 ویه کد فیزیسی دوم WEMA—KADPHISES تا حدود ۱۱۰ م حکم راند و
 بعمر ۸۰ سالگی فوت کرده است . (عکس ۳۰) و او نخستین شهبشاه
 کوشانیست که حدود کشور خود را شرقاً تا مجاری گنگار ساینده بود
 ولی چون سفیری را بدربار شاه چین فرستاد و دخترش را بزنی خواست
 و این تقاضا رد شد ، وی در سال ۹۰ م هفتاد هزار سوار را بقیادت نایب
 خود (سی SI) از راه بامیر بر چین شرقی سوق داد ، که از دست
 جنرال پان-چاو چینی شکست خورد ، و به امپراتور چین HO—TI هو-تی باج
 داد . ولی بعد ازین روابط خود را با امپراتوری روم قایم داشت ، و در سال
 ۹۹ م نمایندگان خود را بدربار «تراجان» امپراتور روم فرستاده بود و روابط

تجارتی و فرهنگی با آن کشور داشت ، که تقلید هنر سکه به بازی رو من
 د رمسکوکات عصر او نمایان است ، و بران القاب شاه بزرگ کوشانشاه
 دیوه پوتره DEVA-PUTRA یعنی (خداوند زاده) دیده می شود ،
 که معنی لقب فغ پور (فغفور) است. وفات او را در حدود سال ۱۱۰ م
 شمرده اند . و بعد از مدت ۲۰ سال خلایی در تاریخ موجود است که درین
 مدت وجود يك پادشاه تاکنون از آثار و مسکوکات هویدا نشده و برخی
 مسکوکات سوتر میگاس (منجی کبیر) را درین جا قرار میدهند ، ولی اغلب
 ظن چنین است که این شخص نایب السلطنه ویمه در هند بوده است .
 بهر صورت شهنشاهی کوشانیان بزرگ ، در حدود ۱۲۵ م یا ۱۴۴ م
 به مردی رسید که کنیشکه KANISHKA نام داشت و شاید روابط خویشاوندی
 راهم با خاندان کد فیزیس داشته باشد . ولی او مؤسس خاندان بزرگیست
 که تا اواسط سوم میلادی در کشور ما سلطنت کرده و سلطه خود را بر هند
 نیز مبسوط داشته اند .

مرکز شهنشاهی کنیشکه در زمستان پورو شاپوره (بشاور) و در
 تابستان بگرام کاپیسه بود که شرقاً حدود کشورش تا بنارس هند میرسید
 و غرباً با پارت اتصال داشت و در شمال هم کاشغر و یارکند و ختن را فتح
 کرد و از امپراتور چین یرغمل گرفت و دین بودایی را پذیرفت و مانند
 اشوکا به نشر و تبلیغ آن کمر بست و جرگه چهارم بزرگ دینی بودانیان
 را مرکب از ۵۰۰ نفر عالم درسرینگر کشمیر برای رفع اختلافاتی که در
 طبقات روحانی این آیین روی داده بود تشکیل داد ، و چون در دین بودایی
 بدعت ها و فساد ها آمده و بر اصالت خود باقی نمانده و در هر سو
 فرقه های جداگانه آمده بودند ، درین جرگه دینی که بشمول علمای
 گندهاره و دانشمندان دربار کنیشکه بریاست پیشوای هفتم بودایی
 واسو میتره VASUMITRA عالم گندهاری تشکیل شده بود چنین
 تصمیم بعمل آمد ، که مذهب قدیم هینه یانه HINA-YANA (عراده کوچک =
 مذهب کوچک) را که بعد از وفات بودا مدت ۵ قرن معمول بود ، مورد تعدیل
 و اصلاح قرار دهند ، و این مذهب که تقوای ساده و تهذیب نفس را
 سپارش می نمود ، به مذهب جدید مهیانه MAHA-YANA تعدیل یافت که
 از طرف عالمی بنام ناگار جونه NAGARJUNA ترتیب شده بود . در مذهب
 کبیر بودایی که بعد ها در آریانه شرقی هم رواج یافت ، بجای دساتیر
 ساده اخلاقی مذهب کوچک ، چنین تلقین می شد ، که شخص با بست

بمقام بودای آینده روشن شده بود یستوه BODHISATTVA ارتقاء نماید .
 وهم باید بجای نمایش پای یا علایم دیگر بودا مجسمه های تمام و کامل او
 را مانند ارباب انواع دیگر آریانه که در صنعت یونانو با ختری رواج داشت
 بپرستند و زبان سنسکریت را بجای زبان پالی جنوب هند زبان مذهبی
 قرار دهند . و بنا برین مذهب کوچک قدیم مذهب جنوبی ، و مهیایانه
 مذهب شمال شمرده میشود . و هنگامیکه کوشانشاه بزرگ دیانت بودایی
 را پذیرفت بر مسکوکات خود که قبلاً ارباب انواع دیگر آریانه را نقش
 میکرد ، صورت کامل بودا را منقوش نمود . و بچنین صورت طرفداران
 مذهب بزرگ توانستند خود را از مذهب کوچک جدا ساخته و عقاید خود
 را در مسایل ماوراء الطبیعه و دساتیر زندگانی در عالم بودانیت انتشار
 دهند و تفاسیر عقاید جدید خود را ترتیب نمایند .

دران زمان در بازی را که بوجود علمای متبحر مملو باشد مجهز تر از
 در بار کنیشکه نتوان یافت که دران علاوه بر ناگار جونه مؤسس مذهب کبیر
 دانشمندان دیگر هم وجود داشتند مانند اسوه کهوشا ASVAGHOSHA
 نویسنده حماسیات و درامهای عالی و مولف بود هه چرینه و ساری پوتره
 پره کره نه . و نویسنده بزرگتر علوم طبیی جر ه که . و یارسو امشاوردینی دربار
 و سنگبه رکشه . و سدره سنه مبلقی که کنیشکه را بدیانت بودایی گرویده
 ساخت .

در عهد کنیشکه معابد فراوان بودایی و سنگهارامه ها در سرتاسر
 کشور وسیعش آباد شده که از ان جمله بقول هیون تسنگ معبد شالو-کیا
 بنا کرد و یرغل های چینی بود ، که دران خزینه بی راهم در پای بت
 بزرگ مهیا کاله دفن کرده بودند ، که اگر این سنگهارامه ویران گردد بدان
 بول آنرا باز تعمیر نمایند . و آثار این معبد بزرگ بودایی اکنون در (بوژه
 شترک) دو کیلو متری بگرام پدید و مجسمه های زیبا و ابنیه منقوش از ان
 بر آمده است .

پرستش گاه دوم بزرگی که کنیشکه در نزدیکی پایتخت زمستانی
 خود بشاور بنانهاده آثار آن در جنوب شرق شهر شاهی موجود بود ، که
 بقایای معبد بلند ۱۵۰ فت باشد ، و آنرا برای حفظ کشکول بودا-PATRA
 و CHITYA در اکناف عظمت ساخته بود ، و در حدود هفت صد راهب
 بودایی در ابنیه مربوط آن میزیستند ، و این کشکول بقول هیون تسنگ
 بعد ها به قند هار نقل داده شده بود (که در سنه ۱۳۰۴ ش به موزیم کابل

انتقال یافت) و گویند که این کشتکول بودا در قرن ششم میلادی هنگامیکه گندهاره را شاه کیپین (کابل) گرفت بقندهار منتقل گردید .

در نزدیکی این معبد درخت صدف بلند پیل هم وجود داشت که بعقیده مردم آنوقت بودا در سایه آن آرمیده، و درینجا تولد کنیشکه شهنشاه پرورنده آیین بودایی را پیشکوی کرده بود. همچنین یک ستوپه بزرگ راهمین کنیشکه در جنوب این درخت مقدس ساخت که بقول فاهیان در حدود ۴۷۰ فوت بلندی داشت ، و به جواهر کرانبها آراسته شده بود. که اکنون آثار آنرا در «شاهجی دھیری» نیم میلی جنوب پشاور در ساحه شش گزی یافته اند . و دکتور سپنر در سنه ۱۹۰۹ م از بین خرابه آن جعبه منقش فلزی را کشف کرد ، که بران تصویر ایستاده کنیشکه نقش شده، و در بین جعبه، آثار مقدس بودا موجود بود ، که از طرف لارد کرزن به بودائیان بر مباداده شد. و یکی از کتیبه های مهم جعبه مذکور چنین ترجمه شده است .

«خادم آگیسه AGISALA نگران کاروباره کنیشکه در سنگهارامه مهاسینه».

بهر صورت کنیشکه یکی از کوشانشاهان بزرگ افغانستان است (رجوع به عکس نمبر ۳۱) که با خروج او درین سرزمین یک قدرت مرکزی اداره و تخلیق مدنیت و فکر بوجود آمده است ، و چون مدت شهنشاهی وی ۲۲ سال دانسته شده ، پس درگذشت او را در حدود ۱۵۱ م تخمین باید کرد که درین وقت در اراضی ختن و کوهسار بین چین و سفد مرده باشد .

بعد از مردن کنیشکه کشور او در بین پسرانش تقسیم شد ، و واسیشکه VASISHKA پسرش که در ماتوره هند نائب السلطنه بود ، جانشین او گردید ، اگر چه از وسکه بی بدست نیامده ولی در کتیبه قریب ماتوره که در سال ۲۴ سلطنت کنیشکه نوشته شده ، و نیز در دو نوشته دیگر مربوط سال ۲۶-۲۹ جلوس ، نام او را نوشته اند ، و ازین بر آید که او در حدود ۱۵۴ تا ۱۶۰ م در هند حکمرانی داشته است ، و پسرش هم بنام کنیشکه موسوم بود ، که او را کنیشکه دوم نامیده اند ، و در کتیبه آرا نزدیک دریای سند نامش را واضحاً بر رسم الخط خروشتی «واجشکه پوتره کنیشکه» یعنی واسیشکه پسر کنیشکه نوشته اند .

همچنین کنیشکه پسر بنام هوویشکه HUVISHKA داشت که در حدود سنه ۳۳ جلوس کنیشکه ، حکمران ولایت شرقی شهنشاهی بود ، ولی در حدود ۴۰ جلوس (= ۱۶۹ م) بنام مهاراجه دیوه پوتره (شهنشاه خداوند زاده) نامیده شده و پدیدار است که قبل ازین استقلال تام نداشته، و بعد آسکه زده است ، و چنین بنظر می آید که وی در هند و برادرزاده اش کنیشکه دوم در آریانه شاهی داشته اند ، ولی در سال ۵۱ سلطنت (= حدود ۱۸۰ م) نفوذ هوویشکه تا کابل میرسیده ، چنانچه در کتیبه خروشتی که در خوات وردگ بدست آمده ، بعنوان مهاراجه (شهنشاه) خوانده شده ، و از بگرام هم مسکوکات فراوان او کشف گردیده است . و بدینصورت حدود کشور او شرقاً از کشمیر تا ماتوره هند میرسیده است ، و هم وی در ماتوره معبد مجلی را بنام خویش ساخته بود ، و هم بر مسکوکات او برسم الخط یونانی «شانن شا اوویشکی کوشان» یعنی شاهنشاه هویشکه کوشان نوشته شده ، و شهر هوشکه پوره در کشمیر آباد کرده اوست . و سال فوت او را در حدود ۱۸۲ م نوشته اند . شهزاده دیگر این خاندان واسوشکه VASUSHKA است که در آثار هندی او را واسودیوه VASU-DIVA گفته اند ، و او در هند در حدود ۱۸۲ م شاهی داشته و نفوذش به آریانه میرسیده ، و برسکه او برسم الخط یونانی عنوان «شاناناشا - یاشاننشا = شاهنشاه» موجود است و بعد از و شاهی را ازین خاندان نشناخته ایم .

دوره شاهنشاهی کوشانیان بزرگ از جلوس کنیشکه در حدود ۱۲۵ م آغاز و در حدود ۲۵۰ با واسوشکه ختم میشود ، که تخمیناً یک قرن و ربعی باشد . درین دوره مبادی فکری و فرهنگی قدیم ویدی و اوستایی کشورها ، با آثار مدنیت های هخامنشی - یونانی - هندی - بودایی آمیزش یافته ، و عناصر تهذیبی ساکها و سیتی آریائیان تورانی شمالی هم در آن دخیل گشت ، و فرهنگ بسیار قوی افغانی را بوجود آورد ، که از نظر دین و پرستش ، آزادی تام در آن مراعات می شد ، آتشکده های مزدیسنا بی آتش مقدس با ستوپه های بودائی که در آن آثار مقدس و متبرکات بودایی حفظ و پرستیده میشد ، و ارباب انواع یونانی و هندی در معابد و بر مسکوکات وجود داشت . و با وجودیکه کنیشکه و پسرانش پرورندگان جدی بودایی بوده اند ، باز هم معابد کیش های دیگر با پرستندگان آن ، در سرتاسر کشور وسیع کوشانی وجود داشتند . مثلاً در معبد مهادر بفلان که بموجب

کتیبه مکشوفه ازان در عهد کنیشکه ساخته شده ، و باز در حدود ۱۶۰ یعنی بهار سال ۳۱ جلوس کنیشکه ، آنرا ترمیم کرده‌اند آثار آتش مقدس و معبد زردشتی را یافته‌اند . و ترمیم کننده آن از خاندان ماریک MARIG و نامش نوکونزیک بود ، و بقول محقق فرانسوی مریک این اسم فامیلی با نام دو برادر در کتیبه خروشتی خوات وردک هم آمده است در حالیکه در معبد مهادر بفلان آثار آتش پرستی و در کتیبه خوات علایم کیش بودایی نمایانست و این معبد در سال ۵۱ جلوس کنیشکه (حدود ۱۸۰م) تعمیر شده که در بین هر دو فقط ۲۰ سال فاصله بوده است . دیگر از مظاهر آزادی عقاید دینی درین عصر اینست : در تکسیلا که مرکز تهذیب بودایی بود دیوارهای بنای آتشکده بی موجود است که ۱۵۸ فوت درازی و ۸۵ فوت پهنائی دارد و ستونها و سلیقه معماری آن یونانیست ، و معلومست که بعد از بسط مدنیت یونانو باختری تعمیر شده است و علاوه برین آتشکده ، معابد بودایی و بتکده برهمنی نیز در آنجا بوده که لابد پیروان هر کیش در آن به آزادی ، مناسک دینی خود را بعمل می آوردند .

از نظر زبان و رسم الخط نیز فرهنگ کوشانی بدین معنی غنی بود ، که رسم الخط یونانی و برهمنی و خروشتی را در کتیبه‌های معابد و مسکوکات استعمال میکردند و مطالب را در کتیبه مهادر بفلان بزبان دری تخاری قدیم نوشته‌اند ، که با پبنتوهم قرابت تام دارد ، ولی در رسم الخط خروشتی زبان سنسکریت و پراکریت ها را هم استعمال میکردند ، و همچنین آثار خط برهمنی هم در افغانستان آنوقت بنظر می آید ، و رسم الخطی را که از تغییر الفبای یونانی در عصر کوشانیان بوجود آمده برخی از محققان آنرا خط «یونانو کوشانی» هم گفته‌اند ، که تا عصر سفر هیون تسنگ و قرن ۷ میلادی وجود داشت ، و از چپ بر راست نوشته میشد و دارای (۲۵) شکل حروف بوده (به عکس نمبر ۳۲ رجوع شود) .

در اسنادیکه از حفريات معبد کوشانی و کنیشکه (حدود ۱۳۰م) از سرخ کوتل بفلان بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت این سرزمین که آنرا بعد از دوره گریکو بودیک يك دوره خاص «فرهنگ افغانی» توان گفت کارنامه‌های نمایانی انجام داده‌اند ، و از آن جمله تخلیق آیین مخصوص شاه پرستی است که با عناصر بقایای افکار بودائی و زردشتی (وجود آتش مقدس) مجسمه ها و بتان شاهان را هم در معابد خود قراردادده‌اند و مابقایای این آیین را در

اوایل دوره اسلامی در مزکت درب بامیان غزنه مشاهده میکنیم که شاه آخرین دودمان لویک ، مجسمه لویک چند بزرگ خود را از ترس مسلمانان بت شکن ، در تابوت سیمین گذاشته و دران مزکت که قبلا معبد خاص شاه پرستی بود ، زیرزمین دفن کرده و این مطلب در تاریخ غزنه نقل شده بود . موسیوفوشه فرانسوی گوید : که صنعت کوشانی را از ابتکار های این دوره توان گفت زیرا نوعیت ستوپه‌های این دوره بسپولت از ابنیه زمان اشوکا متمایز است ، و ستوپه های اشوکا به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپه های کنیشکه و جانشینانش به آسانی به جلگه هندراه یافته است و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشا پوره (پشاور) امپراتور کوشان بزرگترین بتخانه را بنا نموده است .

دکتور هرمان کویتز المانی که استاد تحقیقات در باره هند است راجع به هنر دوره کوشانی گوید : «هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنرهای هندی نموده و بصورت آرت مدرسه گندهارا درآمد ولی این هنر را باید کمتر توسعه شیوه یونانی و بودایی توان گفت بلکه يك توسعه شیوه شرق ایران (آریانه) است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل ساکه های جنوب شرقی و کوشانیان بسط یافته‌است ، و حتی تا قرن ۳-۴م طوریکه در معابد هروان کشمیر دیده میشود ، يك هنر کاملا خالص پایدار مانده و هجوم این مردم دولت‌های یونان و بلخ و هندرا منقرض ساخته‌است ، و هنری را آفریده‌اند که مربوط به شمال شرقی فلات ایرانست و مأخوذ از هنر ایران غربی و هخامنشی نیست.»

بدینصورت مدنیت دوره کوشانی افغانستان يك تمدن خاص و فرهنگ پیدوار این سرزمین است که از نظر هنر بنا سازی و هیكل تراشی و مجسمه سازی و زبان و ضرب سکه و استعمال البسه خصوصیت تام افغانی دارد ، مثلا بر مسکوکات این شاهان باوجود استعمال زبان و رسم الخط یونانی یا السنه و رسم الخط هندی و خروشتی ، کلمات زبان تخاری دری که مادر همین زبان کنونی باشد از قبیل شا (= شاه) و شانانا شا (شهنشاه) و (فر = عظمت) هم دیده میشود که کلمات زبان دری قدیمست ، و بهترین مظهر این مدنیت و هنر کوشانی بقایای مندر (معبد) مهادر نو شاد بفلان است که آثار آن در سرخ کوتل از زیرزمین برآمده و بزرگترین پرستش‌گاه

آتش مقدس زردشتی بود، وازان نوشته ها و مجسمه ها و مسکوکات و آثار ابنیه قدیم و آتشگاه کشف شده است .

درین معبد قدیم سه نسخه از يك مضمون سنگ نبشته بدست آمده، که نسخه اصیل و متفن آن در خرابه های بالای معبد از زیر خاک کشیده شد، و عبارت از تخته سنگی است با سطح هموار که ضلع چپ آن ۱۲۷ سانتی متر و ضلع راست ۱۱۰ - و ضلع بالا ۱۲۵ - و ضلع تحتانی ۱۲۵ سانتی متر است و بران ۲۵ سطر دارای ۹۴۷ حرف یونانی شکسته و (۱۶۰) کلمه نوشته شده است (به عکس نمبر ۳۳ رجوع شود).

در طبقه پایین معبد بقایای چاه بزرگی را یافته اند، که دیوار های آن سنگ کاری منظمی داشت و دربین این سنگهای دیوار، پارچه های سنگهای مسطح ریافتند، که هر یکی به همان رسم الخط یونانی شکسته نوشته هایی داشت، و چون این سنگهای متعدد را پهلوی هم قرار دادند معلوم شد که همان مضمون سنگ سابق الذکر باختلاف جزوی املای برخی کلمات، برین سنگها هم منقور بود، که ازین پارچه های سنگی ۲۱ پارچه بطول و عرض مختلف نسخه دوم کتیبه را تشکیل میدهد، و ۲۷ سطر دارد، که از نظر زیبایی خط و املا بدرجه دوم قرار میگیرد .

اما نسخه سوم عبارت از ۳۲ قطعه سنگ و ۲۷ سطر است که رسم الخط آن بسیار بی تناسب و نازیباست، و در املای برخی از کلمات هم با نخستین اختلافی دارد. و اینکه چرا این پارچه های سنگ نبشته (۵۳ عدد) را در سنگ کاری چاه بکار برده اند؟ جواب این سوال روشن نیست. و اصل هر سه نسخه در موزه کابل موجود است .

از مضمون کتیبه پدیدار است که بانی اصلی بگ لنگ (بغلان) کنیشکه بود (حدود ۱۳۰ م) و این بگ شا (شاه بزرگ) نامور و بهره ور، مالیز (مهادر) و مندر (معبد) بغلان را ساخته بود، که آنرا نوشاد هم میگفتند، ولی بعد از درگذشت کنیشکه در حدود ۱۵۱ م) آب این معبد خشک شد، و بنا برین پرستندگان آتش مقدس ازینجا رفتند و معبد را پدرود گفتند، تا که در ماه نیرسان بهار سال ۳۱ عهد کنیشکه (حدود ۱۶۰ م) هنگامیکه شاه بغپور لویک بوسرین شیزو گرگ اروا بنیاد (مرحوم) در تحت شهنشاهی کوشانی درین سرزمین حکم میراند، یکی از رجال این عهد نوکوزوک که بفرمان خداوند و ایومن نوبخت (شاه و وزیرش) منصب کنارتنگی خاندان ماریک را داشت، و از طرف لویک بوسر مذکور فریستار

آب (مامور آب رسانی) بود. به بگ لنگ آمد، و بغرض عمران مجدد این نوشاد و مندر، چاهی کند، و آنرا به خشت سنگی پی ریزی کرد، و يك صحن و سیح را نیز به آن الحاق نمود. تا بعد از پیدایش آب، معبد نوشاد باز مسکون و معمور گردید، و پرستندگان آتش در آن فراهم آمدند .

در پایان کتیبه چندین نفر که درین تعمیر مجدد مندر سهیم داشتند امضا کرده اند که نامهای ایشان چنین است:

بورزو مهر - کوزکاشکی بور - نوکوز یکی کنارتنگ ماریک - ایمن نوبخت مهره من - بورزو مهر پورامهره من .

زبانی که برسم الخط یونانی درین سنگ نبشته مهم تاریخی بکار برده شده، بلاشک شکل قدیم همین دری کنونی است که از روی استعمال الفاظ و کرامر مشتک با پبنتو نهایت قرابت دارد، مثلا: آب - فریستاراب (مامور آبیاری) شا (شاه) بگ لنگ (بغلان) بگ شاه (شاه بزرگ) مالیز (مهادر) انند (در پبنتو بمعنی بهره ور) ساد (چاه) ناموبرک (نامور) کرد (بکسرۀ کاف از مصدر کردن بمعنی تعمیر) فروگرد (تمام کرد) تادی (در پبنتو عجلت) ستاد (به سکون اول ایستاد) ایر (بمعنی آتشگاه که در پبنتوی وزیر ی هم تاکنون ایر بمعنی آتش است = اور) فری (فرا) خودی (خدای) بگ پوهر (فقفور) الو (اروا در پبنتو و دری) ایوک اودوهیرس (= یو دیرش پبنتو ۳۱) نیسان (حمل) ما (ماه) مال (مهال پبنتو بمعنی وقت) کند (ماضی مطلق از کندن) نوشال (نوشاد) فرومان (بسکون اول = فرمان).

علمای حفاریات هیئت فرانسوی گویند: که این معبد عظیم باشکوه در

ازمنه بعدی مورد آتش سوزی بسیار مدعش واقع و منهدم گردیده است، چنانچه در شبستان مرکزی و دهلیزها و برنده عمارت، طبقات ضخیم خاکستر موجود بوده و شواهد آتش سوزی هم در هر دو آتشکده اصلی و فرعی نوشاد مشهود است، و باید این آتش سوزی تصدی و عمدی در عصر فتوحات شاپور اول ساسانی در حوالی ۲۴۰ م روی داده باشد.

از مطالعه و تحلیل کتیبه مذکور باین نتیجه میرسیم که زبان دری در قرن اول و دوم میلادی با همان شکل قدیم در تخارستان و دربار کوشانی زبان نوشته و دفتر بود. در حالیکه در همین اوقات در ایران غربی و شمالی بزبان پهلوی کپ میزدند، و زبان درباری و دینی بود. پس ازین تقارن لسانین، در یک زمان و دو دربار شرق و غرب می فهمیم، که زبان دری

از زبان پهلوی نزاده و از طرف غرب به شرق سرایت نکرده ، بلکه زبان بومی مردم افغانستان و هم‌ریشه و نزدیک با پښتو بوده است .
چون مراحل پیدایش يك زبان بصورت آني و ارتجالی نیست پس باید گفت که زبان قدیم دری در تخارستان قبل از مهاجرت ساکه ها و کوشانیان هم موجود بود ، ولی با تسلط یونانیان زبان یونانی بران تقدم جسته و زبان سکه و دفتر و دربار اخلاف اسکندر بود ، و هنگامیکه قبا یل آریایی نژاد شمالی از دریای آمو گذشته و در تخارستان و باختر ساکن گشتند ، و پساتر بر تمام آریانه استیلا نمودند ، پس زبان دری زبان نوشته و در بار گذشته باشد ، که همین کتیبه موقعیت رسمی و شهرت آنرا ثابت می سازد .

بقایای کوشانیان و ظهور هپتالیان

اخلاف کنیشکه تا حدود ۲۲۵ م حکم راندند و آیین بودایی هم درین دو قرن در نهایت رواج و انتشار بود . ولی روحیه منفی و فتنای این آیین با روش عسکری کوشانیان و نیرویی که بر قدرت لشکر و فتوح اتکاء داشت سازگار نیامد . و علت شکست کوشانیان در مقابل قوای ساسانی گردید . بنابراین مردم ازین دین برگشتند و واپس به آیین برهنی گرویدند . و حتی بقول اگنی پورانه ، مفکران هند و پذیرفتن کیش بودایی را برای کوشانیان موجب زوال سلطنت دانسته بودند .

در سنه ۲۲۶ م اردشیر بابکان نواسه ساسان سلطنت بسیار قوی زادر پارس بنیاد نهاد ، و بعد از درگذشت او در سنه ۲۴۰ م پسرش شاپور جانشینش گردید ، و چنین بنظر می آید که حدود سلطنت ساسانی تا پشاور رسیده و این شهر اردشیر در حدود ۲۳۰ م فتح کرده باشد . در کتیبه شاپور که بین ۲۶۰-۲۷۳ م در نقش رستم پارس کنده شده است ، شهر پسگی باوره (پشاور) نهایت مرز شرقی شاهنشاهی ساسانی و کاهه ابگان ABGAN ذکر شده که جز همین افغان کنونی چیز دیگری نخواهد بود . چون کتیبه واسودیوه از سنه ۲۲۶ م

هم بدست آمده ، و این نام دلالت بر برهنی او میکند پس معلومست که بقایای کوشانیان پس بدین برهنی برگشته بودند ، و در همین اوقات نفوذ ساسانی تا پشاور رسیده بود ، که به تعبیر ایشان در آنوقت سرزمین تحت نفوذ ساسانی افغانستان را «کوشان شهر» گفته اند . و این سلطه ساسانی در حدود ۳۶۵ م تا هنگامی دوام داشت که هونان سپید از تخارستان

فتوحات خود را به جنوب هندوکش تا زابل و وادی سند و کشمیر تو وسیع داده اند .

اما شهزادگانی که به بقایای نسل کوشانی منسوبند ، بعد از عصر واسودیوه (۱۴۵-۱۷۶ م) در کوهساران و وادیهای دور دست آریانه حکمرانی داشتند ، که برخی تا اوایل دوره اسلامی نیز موجودیت خود را درین سرزمین حفظ کرده اند ، و یکی ازیشان دختر خود را به هر مزد دوم ساسانی (۳۰۱-۳۰۹ م) بزنی داده بود . و مطابق منابع هندی دیوه پوتره ، شاه شاهانو شاهی کوشانی تحایف نفیسی رابه سمودره کوشانی هندی فرستاده بود (حدود ۳۲۵ م) یکی ازین شهزادگان بقایای کوشانی بنام کیداره KIDARA در اواسط قرن چهارم میلادی برکندهاره تاکشمیر حکم میراند (عکس نمبر ۳۴) که بهمین نام چند نفر دیگر هم شناخته شده اند . و بنا بر منابع چینی پایتخت ایشان هم پشاور بود که به نام چینی کی-تو-لو خوانده می شدند ، و با قبایل ژوان ژوان جنگ داشتند ، و از باختر بر آمده در کابل و گندهاره سلطنتی را تشکیل داده اند ، و صنعت شیشه سازی در عصر ایشان بوسیله سوداگر آریانه در چین ترقی کرده بود . از مسکوکات کیداره چنین معلوم می شود ، که در آغاز تحت اثر ساسانی بوده و پساتر مستقل شده اند ، و پادشاه دوم ککلسله را بنام

و ککلسله خوانده اند .
و ککلسر کیداره است ، که در تحت اقتدار ساسانی سکه میزد ، و مسکوکات او به خط برهنی و پهلوی هر دو موجود است ، و ازین برمی آید ، که نفوذ مدنیت ساسانی هم درین اوقات پهن شده بود و خط پهلوی عصر ساسانی رواج داشت .

مارکوارت محقق المانی به حواله يك صاحب منصب رومن گوید : که شاپور دوم ساسانی بین ۳۵۰ و ۳۵۸ م باخیونیان و کوشانیان که در کابل و زابل و تخار و باختر بودند ، جنگها و آویز شبا داشت ، و سردار بزرگ این قبایل گرومیاتس GRUMBATES بود ، که شاپور در ۳۵۸ م با او صلح کرد ، و این قبایل با شاپور در جنگ بارومن ها کمک میکردند ، و چنین تخمین میتوان کرد ، که در حدود ۳۵۶ م کابل در تصرف شاپور آمده بود ، زیرا در همین سال سالوک قاضی القضاة کابل در تخت حمید کتیبه ای را نوشته و در آن دعا میکند که شاپور سلامت می یابد .
و ازین برمی آید ، که درین سال شاپور ساسانی با کیداریان در ولايت

در آغاز قرن پنجم میلادی بقایای کوشانیان و کیداریان بین دو امپراتوری بزرگ گوپتاهاى هندى در شرق، و شاهنشاهی ساسانی پارس در غرب نیروی خود را باختند، ولی برای حفظ آزادی و موقعیت ملی خود در کوهساران، بین این دو نیروی بزرگ موجودیت خود را نگهداری میکردند.

در حدود ۴۲۵ م قبایل سپیدرنگ آریایی نژادیکه چینیان بی-نی-لی-دو و یونانیان و رومیان افتهالیت EPHTHALITES یا خونیوت CHIONITES و پارسیان خیون یا هون HION یا HUN و در زبان پهلوی و عربی و دری هیتال یا هیطل یا هیفتال یا هیاطله و منابع هندى سنسکریتم شفته هونه (هونان سپید) یاد کرده اند، از اراضی آسیای مرکزی و دریای آمو بطرف وادیهای شمال هندوکش تخار و باختر گذشتند، که چینیان ایشانرا از هونان هیونگ - نو بکلی جدا دانند، و نیز پروکوپيوس مورخ بیزانسی که معاصر هپتالیانست و در سنه ۵۶۲ م مرده، ایشانرا بدین سبب از وحشیان زرد پوست جدا داند، که رنگ ایشان سپید و هم مهذب تر بوده اند، و حتی بقول مورخان چینی زبان ایشان هم مقولی یا ترکی نبود، و شاید مخلوطی از لجه های ترکی و آریانه باشد که نام خان = هون را درین اختلاط گرفته باشند و اصلا همان یو- چی اند.

این مردم هیتالی در سنه ۳۶۰ م از شمال بجنوب حرکت کرده بودند، و چون کیداریان کوشانی خطر حمله ایشانرا دانستند، از ساسانیان کمک خواستند، ولی مقاومت کرده نتوانستند و چنانچه گفته شد، به وادیهای گندهاره پس نشستند. اما هپتالیان که نام ایشان در یفتل بدخشان تا کنون باقیست تا ۴۲۵ م باختر را کاملاً بدست آوردند، و ازینجا بطرف غرب دولت ساسانی را به خطر انداختند، و بسوی جنوب شرق وادیهای کابل و گندهاره و زابل را گرفتند، و دولت مقتدر هیتالی افغانستان را تشکیل دادند.

هپتالیان هم مانند کوشانیان و کیداریان وساکیان با مردم بومی آریایی نژاد و پستونهای این سرزمین در آمیختند، و چون خود هم آریائیان سپید، نژاد آریایی زبان و دارای فرهنگ آریایی بودند، در افغانستان نژاد قوی و مقتدری را بوجود آوردند، که بینی های کشیده و چهره های شاهان ایشان عیناً به جوانان قبایل غلجی و ابدالی افغانی می

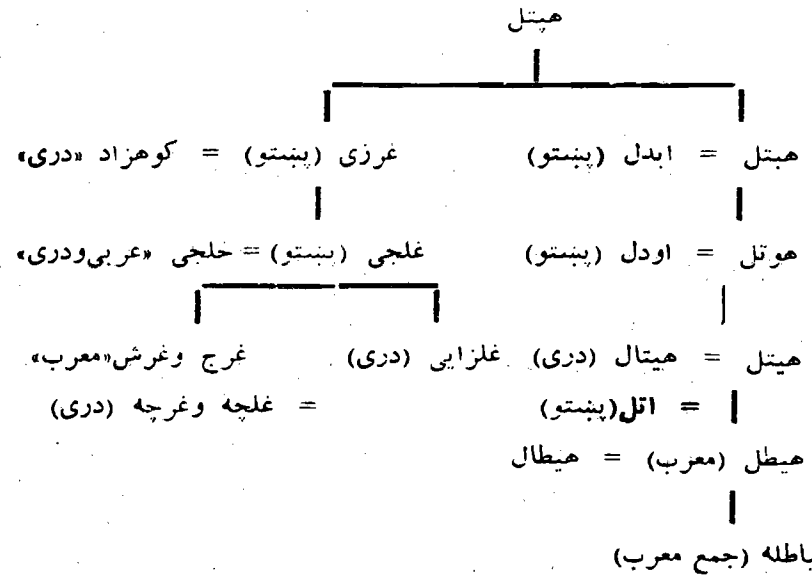
گندهاره می جنگید، که قبل از ۳۵۶ م این سرزمین را گرفته بودند، و کیداره در گندهاره سکه زده است، که در سال ۲۳۹ عهد کنیشکه مقارن حدود ۳۶۷ م باشد.

نفوذ کیدارن تا تالقان وادی مرورود رسیده بود، که درینجا با شاه ساسانی یزد گرد دوم پسر بهرام (۴۳۹-۴۵۷ م) جنگ کردند و او را عقب راندند، و این پادشاه تا ایام آخر عمر خویش درین بیکار گرفتار ماند. و پس از وپسرش پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) کوشید تا کیداریان را مطیع گرداند، ولی ایشان مقاومت کردند، درین وقت شاهی به کنگک خاس KUNGKHAS پسر کیداره رسیده بود، که شاه ساسانی ازدواج خواهر خود را با صلح باو پیشنهاد کرد، ولی موفق نشد. و کنگک خاس هم به گندهاره مراجعت کرد، و پایتخت کیداریان در اوایل کایینسا بود، که بعداً بسبب فشار قبایل دیگر به پشاور منتقل گشت، و مسکوکات سیمین و مسی ایشان بدست آمده است، که بر تاج کیداره ماه نو دیده می شود، و ریش ندارد، گوشواره در گوش های او است. و بر رسم الخط برهمی بران «کیداره کوشان شاه» نوشته است. و طرف دیگر سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر بدست دارد.

شاه دیگر کیداری که در پشاور بر تخت شاهی نشست (حدود ۳۷۵ م) همان **سیر و ارم** که در سکه او تصویر نیم تنه و فیته علامه شاهی بادو شاخ کج بر است و چپ دیده می شود، بر و تنهای خورد دارد، و بموی ریش او مروارید آویزانست گوشواره و گلوبند و سرشانه هم پوشیده، و بر رسم الخط برهمی (سیر و ارم) بران نوشته اند. و بر پشت سکه آتشکده با دو محافظ شمشیر دار منقوش است. و از تمام مسکوکات مکشوف کیداریان بر می آید، که ایشان بودایی نبودند، بلکه کیش آتش پرستی داشته اند. و هم از کلمات (سیر و ارم) پیدا است که زبان ایشان همان دری قدیم کنیه مکشوفه از معبد بفلان بود (تصاویر نمبر ۳۵ دیده شود).

بعد از سیر و ارم پادشاه دیگر کیداری وهران VARAHRAN (بهرام) هم حکم رانده که مسکوکات او عیناً با سلفش شباهت دارد. و احتمال قوی میرود که شیران بامیان و شاران غرستان که تا عصر اسلامی در قلب افغانستان حکم رانده اند، از بقایای همین خاندان کیداری باشند، آنجا که ناصر خسرو قبادیانی هم در عصر غزنویان گفت: ساده بد به بامیان شیری - بنشسته بهر در بشین شاری

ماند ، و نام قبیله ابدالی و غلجی افغانی هم ازین ریشه بنظر می آیدچنین:



یفتلیان در سرتاسر خاک افغانستان از مرو تا کشمیر گسترش یافتند ، و ما می بینیم که این نام بشکل اودال ODAL تا اوایل قرن ۱۹م در قبایل کافر سیاه پوش (نورستان کنونی) باقی بود ، و این مردم تازمانی که بردین قدیم خود بوده و مسلمان نشده بودند ، تمام مردم وادیهای پایین آن کوهساران یعنی مردم مسلمان افغانستان را اودال میگفتند ، و این مقصد را میسن انگلیسی که در عصر امیر دوست محمد خان در کابل بود ، از مردم کافر سیاه پوش شنیده بود ، که در یادداشت های سیاحت خود نوشته است .

نخستین تصادم قوای هپتالی در سنه ۴۲۷م با بهرام گور پادشاه ساسانی پارس روی داد ، و خاقان هپتالی بقوت دو صد و پنجاه هزار لشکر خویش در وادی مرغاب و مرورود با او جنگید ، که درین جنگ شکست خورد و کشته گردید ، و تاج مرصع و زرین او را بهرام گور به آتشکده آذربایجان اهداء کرد ، و نرسی برادر خود را بر سر زمین مغربی آریانه نایب السلطنه ساخت .

در سنه ۴۳۸م یزدگرد دوم پسر بهرام گور بر تخت ساسانی نشست و بارها با هپتالیانی که در سرزمین چول شمال گرگان و طالقان میزیستند

در آویخت ، ولی در آخر شکست خورد و در سنه ۴۵۷م درگذشت ، و بعد از او چون فیروز اول (۴۵۷ - ۴۸۴م) بشاهی رسید ، قیادت هیاطله به پادشاهی رسیده بود ، که اخشونوار (خشنواز) یا اخشوان نامداشت ، و این کلمه اخیر در متون سفدی بمعنی پادشاهست ، دولت هپتالی (یفتلی) و ساسانی در شمال خراسان بهم آویختند که در نتیجه پیروز شکست خورد و سرزمین طالقان را بدیشان گذاشت و با اخشوان معاهده کرد ، که ازین خط سرحدی خراسان و دولت پارس تجاوز نکند و خراج گزافی را تا دو سال به هپتالیان بپردازد ، و پسر خود کواذ (قباد) را هم به یرغمل دهد . ولی پیروز بر خلاف این تعهد ، بعد از مدتی بر هپتالیان لشکر کشید و درین حرکت سپهبد بهرام با او موافق نبود . سپاهیان پارس در صحرای شمال خراسان تباہ شدند ، و خود پیروز نیز کشته شد (۴۸۴م) و دخترش بدست اخشوان افتاد ، که او را بزنی گرفت . و سلطه هپتالیان بر مرورود تا هرات گسترش یافت و دولت ساسانی باج گذارایشان گردید . بدینصورت اخشوان توانست وحدت خاک آریانه را از مجرای هریرود تا وادی کابل و هلمند تحکیم بخشد ، و دولتی قوی را بوجود آورد ، که ساسانیان پارس خراج گذار او باشند .

در عصریکه شاهی هپتالیان در سرتاسر آریانه استقرار یافت ، قبایل ایشان در زابل تمرکز یافتند ، و در کتیبه شاهان زابلی هپتالی خود را جابوله JABULA یا جیووله JAVULA یعنی زابلی گفته اند . بعد از کشته شدن پیروز ، برادرش و لاش (بلاش) پادشاه شد ، ولی بعد از چهار سال بسعی زر مهر وزیر از تخت شاهی خلع و کور گردید ، و در سنه ۴۸۸م کواذ (قباد) پسر پیروز که در دوره شهنشادگی نزد هپتالیان یرغمل بود ، و با ایشان روابط دوستانه داشت بر تخت ساسانیان نشست و دولت ایران خراج گذار دولت هپتالی بود ، چنانچه مسکوکات طلائی از و لاش و کواذ و خسرو اول کشف شده ، که برسم الخط کوشانی هپتالی خطوطی بران موجود است ، و بقول مارکوارت در (ایران شهر ۶۲) این مسکوکات را مخصوصاً برای ادای خراج به هپتالیان ضرب میکرده اند .

روابط هپتالیان با کواذ دوستانه بود ، و حتی دختریکه از صلب اخشوان هپتالی و بعضی دختر پیروز بوجود آمده بود ، بزنی کواذ درآمد ، و چون سلطنت کواذ از طرف عناصر مخالف بخطر افتاد ، و او را بسبب قبول آیین مزدکی خلع کردند و برادرش زمیاسپ را بشاهی برداشتند ،

کواذ بدولت هپتالی افغانستان پناه آورد ، و بعدد عساکر هپتالی درسنه ۴۹۹ م واپس بتخت پارس رسید .

اخشوان هپتالی بزرگ در حدود نیم قرن سلطنت خویش بعد از ۴۶۰ م که شامل (۴۰) ایالت بود و از مرز های پارس تاختن و چین و هند پهنائی داشت ، در غرب سلطنت قوی ساسانیان را مطیع و در شرق کویتهای هند را فرو کوفته بود ، و شاهان ساسانی بلاش - کواذ و غیره زیر دست و باج گذار او بوده اند .

پس از اخشوان پادشاه مشهور هپتالی توره منه **TURAMANA** نامداشت (توره در پشتو شمشیر + من اذان فعلیت بمعنی شمشیری) که توجه خود را بفتح هند مبذول داشت و دولت گوپتای هندی را به تزلزل انداخت ، و پایتخت هندی خود را در سکل **SAKALA** (سیالکوت کنونی پنجاب) قرار داد .

در هند دو کتیبه ازین توره من هپتالی (زاولی) اسم برده که یکی در سکر و دیگری در کوراست که نام او را «مباراجه توره منه ساه جاوله» یعنی «شهنشاه توره من شاه زاولی» نوشته اند . و ازین کتیبه درک می شود ، که در حدود ۵۰۰ م در سال اول سلطنت توره من سلطه او در هند بسط یافته بود .

وفات توره من در حدود ۵۰۲ م تخمین میشود که بعد از او میهره کوله **MIHIRAKULA** پسرش بر تخت شهنشاهی هپتالی زابلی نشست ، و در کتیبه گوالیار هند در سال ۱۵ سلطنت او (حدود ۵۱۷ م) نامش مذکور است ، و اوتوح خود را تا وسط هند رسانیده ، و نامش پشتوی خالص است : میر (آفتاب) + کول (خاندان) یعنی از خاندان آفتاب و مهرزاد ، که در یک تذکره دری خطی بدخشان نام او به ترجمه دری مهرپور است و او شهزادگان محلی هند و بقایای خاندان گوپتار اباچ گذار خود نمود و کشمیر را فتح کرد ، وی همان شاه نیست که در کتاب کناسماس **COSMAS** (حدود ۵۴۷ م) بنام کولاس **GOLLOSS** ذکرش آمده که عساکر او با دو هزار فیل جنگی بر هند تاخته و بلخ و بامیان و بادغیس مراکز نظامی او بود .

سلطنت میهره کوله تا حدود ۵۴۲ م با جنگها و خون ریزیهای هولناک دوام داشت ، و در آثار بودائیان هندی و چینی و راهب بیزانسی که هند شمالی را درین عصر دیده ، ازین دهشت و خون ریزیهای او ذکر کرده است تا جایی که شهزادگان هندی مانند بیانه گوپتا امیر محلی بنگال با کوبه راجه و دیگر امرا متفق گردیده و در سنه ۵۱۰ م در جنگی شدید میهره

کوله را شکست داده و به کشمیر عقب نشانده اند ، و پس ازین در حدود ۵۲۸ م واسودهارمن راجه هند مرکزی به اتفاق راجگان دیگر قوای هپتالی را از هند کشیده اند ، تا که در سنه ۵۴۲ م میهره کوله مرده و داستانهای او در کشمیر تا مدت های ما بعد باقی بود .

در موزه پشاور سه کتیبه هپتالی موجود است که در توجی وزیرستان بدست آمده و بران برسم الخط یونانی و منگولی نوشته هایی موجود است که تاکنون خوانده نشده ، و کتیبه نمبر ۴۱ موزه پشاور علاوه بر خط یونانی و منگولی کلمات الله و محمد بخط کوفی هم دارد . و نیز دو کتیبه هپتالی در دره شالی روزکان شمالی قندهار برخرسنگهایی دیده می شود ، که بر یکی ازان بخط یونانی کلمات «بگوس شاه زاوول مهرزی» یعنی «بزرگ شاه زاوول مهرزی» نوشته شده است ، و این شاه را هم همین میهره کوله = مهرزی = مهرپور باید شمرد . که کلمات کتیبه ریشه های دری و پشتو دارد .

بعد از درگذشت میهره کوله دولت هپتالی ناتوان گردید ، و در عصر خسروانوشیروان (۵۲۸-۵۷۹ م) قوای ساسانی از غرب و نیروهای قبایل ترکی از شمال بر هپتالیان تاخته و در جنگی که این قوای متحد در سفد با هپتالیان کردند ، در سنه ۵۶۸ م ایشانرا مضمحل ساختند ، که فردوسی هم در شاهنامه خویش شکست هپتال را شرح میدهد ، و مراد همین هپتالیان اند ، و درین وقت بود که دولت هپتالی رسماً سقوط نمود ، و در افغانستان امارت های محلی مرکب از عناصر کوشانی ، هپتالی و خاندانهای ترکی تا عصر اسلامی باقی ماندند .

آثار زبان و فرهنگ هپتالیان در السنه افغانی پشتو دری و غیره باقی مانده ، که ازان جمله لقب «خان» تاکنون هم جزو نام هر افغان بود ، و هر فرد افغان در هند بدین نام شهرت دارد ، و تورخان و مهرگل هم نامهای بسیار مروج افغانیست . همچنین لغات اولس (ملت) و جرگه (مجلس شورا) و یرغل (ایلغار) در پشتو دری و نامهای سهاک (= ساکه) و خلجی (= غلجی) و ابدالی (= هپتالی) و کشانی (= کوشانی) و میرویس (= منبر و یسه = مهره کوله = از خاندان آفتاب) و غیره در افغانستان از همان عصر ساکه ها و کوشانیان و هپتالیان باقیست .

چنین بنظرمی آید که هپتالیان پیرو آیین بودایی نبودند ، و در نواح خود بسامعابد بودایی را ویران کرده اند ، و پیروان این آیین را

کشته‌اند ، و هنگامیکه هیون تسنگ در سنه ۹هـ به افغانستان آمد ، در ولایت گندهاره بسا مردم و شهبزادگانی را دید ، که ۴ ترمیم معابد خود مشغول بودند . و این تخریبات معابد بودائی قبل از روی داده بود ، زیرا در سنه ۵۲۰هـ چون سانگ - یون زایر چینی به ماوراءالنهر رسید ، در آنجا دید که شاه هبتالی زیر غزدی نمدی خود روی تخت طلا نشسته و هدایای چهل کشور مطیع خود را می پذیرفت ، و در جنوب هندوکش مهره کوله دشمن مخرب دین بودا بود .

بر مسکوکات هبتالیان که از هده - کابل - غوربند و دیگر جایها کشف شده ، اشکال شاهان مشابه قیافت افغانان کوچی غلجی بابینی های کشیده و تاجها و حمایل و گوشوارهای کوهزین و خطوط یونانی - پهلوی - سنسکریت - منگولی بنظر می آید ، که بر يك روی سکه شکل آتشکده بادو محافظ نیزه دار هم موجود است ، و این خود میرساند که ایشان احترامی به آتشکده و روشنی داشته‌اند . و چون در همین اوقات آثار معابد سوریا (آفتاب) هم در کوتل خیرخانه کشف شده و نیز معبد بزرگ زور (سور) و زون دران سوی هلمند در زمین داور تا عصر فتوح اسلامی هم وجود داشت ، پس میتوان گفت که هبتالیان مبدأ نور و روشنی را چه در آتش و چه در آفتاب می پرستیده‌اند ، و بودائیت را از بین می برده‌اند . (عکس نمبر ۱۱ دیده شود)

افغانستان مقارن ظهور اسلام

در نیمه اول قرن هفتم میلادی که آفتاب اسلام از افق بطحا طلوع میکرد ، مملکت افغانستان در تحت نفوذ حکمداران محلی وادیان شرقی و غربی افتاده بود . سمت غربی کشور که عبارت از سیستان و هرات و توابع آن باشد در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی دوره ساسانیان بود ، که آیین زردشتی و زبان پهلوی داشتند . ولی در کوهسار مرکزی و زابلستان و وادی دریای کابل بنام گندهارا ، و وادی ارغنداب و ترنک تا سلسله جبال هندوکش و در شمال آن و کرانه های سند دودمانهای حکمرانان داخلی که از بقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این سرزمین بودند ، و دیانت های بودایی و برهمنی داشتند حکم میراندند ، که ثقافت و دین و آیین ایشان بکلی صبغه محلی را گرفته بود ، و چنین بنظر می آید که از اوایل قرون میلادی آزادی عقیده و پرستش درین سرزمین حکمفرما بوده ، و معابد کیش های متعدد بهر طرف کاین بودند . و در پنج قرن اول میلادی صنعت و مدنیت

کریکو بودیک وادیان و تمدن مخلوط در محل تقاطع خود یعنی سرزمین بین تکسیلا و مجاری هلمند و شمالا تا بلخ و تخارستان موجود بوده و مردم افغانستان در پدید آوردن این مدنیت مخلوط دستی داشته اند . و تا قرن هفتم و حلول دین اسلام دیانت های بودائی - زردشتی - مهر پرستی - شیوایی - نسطوری مسیحی و پرستش برخی از ارباب انواع و معبودان محلی درین سرزمین رواج داشت .

از رسم الخطهای مروج این زمان خروشتی - پهلوی - سره داناگری سنسکریت - یونانی - منگولی است ، که آثار هر يك از زیر زمین برآمده است .

از زبانهای این عصر دری (تخاری) - پښتو - پهلوی - پراکریت است که از روی مطالعه آثار و روایات تاریخی سراخ آنها را در افغانستان یافته میتوانیم .

هیون تسنگ جهانگرد و زایر بودایی چینی که در سنه ۹هـ به افغانستان وارد گردید ، اوضاع اجتماعی و سیاسی و فکری مردم سرزمین های شرقی و شمالی کشور را به تفصیل مینویسد ، و گوید : که پیروان دو مذهب کبیر و صغیر بودایی درین سرزمین فراوان بودند . و در اکثر بلاد معابد این دو مذهب وجود داشت ، که در آن هزاران نفر زاهدان و تارکان بودایی پرستش میکردند ، و در هر سرزمین حکمرانی وجود داشت ، که روی هم رفته اوضاع اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - فکری بسبب تشمت و عدم مرکزیت و تسلط ملوک طوایف خوب نبود ، و اوهام و خرافات در اوضاع دینی خلط یافته بود .

هیون تسنگ از معابد بودایی پشاور - هده - لغمان - کاپیسا - با میان - غزنه - بلخ و دیگر بلاد شمالی هندوکش به تفصیل نام می برد ، در حالیکه در سنه ۲۴ هـ حین بازگشت از هند در ۲۳ میلی جنوب کاپیسا در کوه ارونا معبد روح آسمانی (سونا) را دیده و گوید این معبد به سوناگیر زابلستان انتقال یافته بود . و این همان پرستش گاه جبل زور (زون) زمین داور است ، که بقول البلاذری در سنه ۳۰هـ از طرف فاتح اسلامی عبدالرحمن بن سمره تسخیر و بت طلایی آن با چشمان یاقوتی شکستانده شده بود . پرستش گاه دیگر مشهور این دوره شاه بهار کابل است ، که هیون تسنگ از چندین معبد شاهی شمال کابل ذکر هادارد ، و يك معبد بزرگ شاهی کابلستان غالباً در حدود شیبیر کنونی هندوکش واقع بود (شیبیر هم مخفف شاه بهار است) که یعقوبی مورخ عرب آنرا در سلسله غوربند و

سرخ بد بامیان (سارخود) ذکر کرده و گوید که در سنه ۱۷۶ بدست فضل بن یحیی برمکی مفتوح و بت آن سوختانده شد .

از منابع مهم معلومات این دوره نوشته های زیر ایران بودایی چینی است که برای زیارت، معابد بودایی می آمدند ، و از انجمله شی فاهیان درسنه ۳۹۹ م و سونگ یین در ۵۱۷-۵۱۸ م و هیون تسنگ (۶۲۹ تا ۶۴۵ م) وانگ هیون- تسو- سفیر در ۶۶۰ م و هیون تجاو در ۶۶۴ م- و وکنگ در ۷۵۱ م سرزمین افغانستان را دیده اند، و معلومات خوبی را فراهم آورده نوشته اند. هیون تسنگ که اوضاع شهر های افغانستان را در نیمه اول قرن نخستین هجری با دقت و بصیرت نوشته، در هرولایت شاهی را ازملوک طوایف و طبقه کشتریان لشکری یادآوری مینماید ، و طوریکه بعد ازین مورخان و جغرافیایونیشان عرب هم گویند، در هر سرزمین حکمرانی بنام جداگانه وجود داشت ، که از آن جمله است :

سجستان شاه - مرو شاه - قفص شاه - مکران شاه - کابلان شاه - قیقان شاه - داوران شاه - قشمیران شاه - نخشبان شاه - کنارنشاپور - ماهویه مرو - راذویه سرخس - بهمنه ایبورد - ابراز نسا - براز بنده غرجستان - کیلان مرورود - فیروز زابلستان - ترمز شاه - شیر بامیان - فیروزسغد - اخشید فرغانه - ریوشار - گوزگان خذاه - ختلان شاه یا شیر ختلان - بخار اخذاه - طرخان سمرقند - تبیل سیستان و رنجو داور برازان هرات و پوشنگ و یادغیس - کوشان شاه ماوراءالنهر - شار غرجستان - نیزک بادغیس و تخار - یغوتخار - جهان پهلوان سوروغور - لویک غزنه و گردیز - ک، فردوسی از دودمان مهرباب کابلی و سام و زال زابلی داستانهای لطیف دارد .

لویکان غزنه دودمان قدیم بودند ، که نام یکی از اجداد ایشان در سنگ نبشته بغلان لویک بوسر آمده ، و در حدود ۱۶۰ م فریستار آب (وزیر آبرسانی) کوشانیان بود و بقایای این خاندان تا عصر یعقوب لیث و سلطان مسعود در گردیز و دربار غزنه موجود بودند . (۱)

دودمان مشهور دیگر رتبیلان زابلست ، که با کابلشاهان خویشی داشته و برزابل از غزنه تا سیستان حکم میراندند ، و بقول بیهقی شهرستان

(۱) برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱ / ۳۱ و رساله لویکان غزنه طبع کابل.

رتبیل در کوهک کنار ارغنداب بود . و از روی ذکر مورخان عرب نه نفر ازین خاندان شناخته شده اند .

این خاندان از آغاز ورود لشکریان اسلامی بافغانستان با اعراب مقاومت و نبرد ها کردند ، تا که در حدود ۲۵۸ ه بدست یعقوب لیث صفاری ازین رفتند .

دودمان مقتدر و ناموردیگر کابل شاهانند ، که در قرن اول اسلامی و فتوح عرب از کابل تا پنجاب حکم میراندند ، و بقول البیرونی ازسلاله برهتگین اند ، که در عصر شاهی لکتورمان پادشاه آخرین این دودمان کلروزیرش تاج و تخت بگرفت ، و سامند و کملو و بسپم و جیپال و افندپال و تروجنپال از سلاله اوشاهان برهمنی اند .

علاوه بر روایت البیرونی ، نامهای برخی از کابل شاهان بوسیله مسکوکاتیکه ازیشان بدست آمده معلومست مانند خودویه که - سپاله پتی - پدمه - ونکه دیوا .

مولف تاریخ سیستان در حدود ۳۶ ه از دو نفر کابلشاه دیگر هم نام می برد ، که کابلشاه عظمی بعد از شکست کابلشاه کوچک درمقابل عبدالرحمن ابن سمره مقاومت فیکرد و ۲۸ هزار لشکر مجهز وفیلداری داشت .

الیعقوبی مورخ عربی کابلشاهی را بنام خنچل نام می برد ، که معاصر المهدی بن منصور عباسی در حدود ۱۶۴ ه بود .

این کابلشاهان بعد از تخلیه کابل و فتوح اسلامی به پشاور - وپهند - تکسیلا و پنجاب پس نشستند ، و سلطان محمود ایشانرا از وپهند کنار دریای سند پس راند ، و در حدود ۲۹۰ ه پادشاه کشمیر گوپاله ورمین هم اراضی سوات و مردان شمال پشاور را از یشان گرفت ، و بقایای ایشان تا ۴۹۰ ه در کشمیر بنام شاهی پوتره (شهبزاده) می زیستند (۱) در همین دوره خاندانی از امرای محلی افغانی بنام نیکی ملکا = نیکی شاهان هم از روی مسکوکاتی که از غزنه بدست آمده شناخته شده اند ، که از بقایای امرای محلی یفتلی و کوشانی باشند .

در شمال هندوکش هم شاهانی بنام تگینان وجود داشتند ، که نیزک و

(۱) راجه ترنگینی ۸-۳۳۳ برای تفصیل رجوع شود به افغانستان بعد از اسلام ۱-۷۱ بیعد .

شاد و جبغویه از تخارستان تا بادغیس حکم میراندند و مورخان عرب مقاومت شدید نیزک را در مقابل قتیبه فاتح عربی در سنه ۹۱ هـ به تفصیل می آورند .

شیران با میان نیز خاندان حکمران همین عصراند ، که در اوقات سفر هیون تسنگ پس از ۹ هـ و بعد از آن در سنه ۱۶۴ هـ هم حکمرانی داشتند ، و نخستین شیر بامیان در عهد منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) مسلمان شده بود ، که پسرش حسن در حدود ۱۷۶ هـ زندگی داشت .

در غور نیز دودمان سوریان از مردم بومی آن سرزمین حکم میراندند که ماهوی سوری در حدود ۳۵ هـ معاصر حضرت علی بود و شنسپ بن خرنگ حدود ۳۶ هـ و امیر پولاد حدود ۱۳۰ هـ و جهان پهلوان امیر کروربن امیر پولاد (۱۳۹ تا ۱۵۴ هـ) و امیرناه ربن امیر کروربن (حدود ۱۶۰ هـ) و امیر بنجی بن نهاران (حدود ۱۷۰ هـ) و امیر سوری بن محمد (حدود ۲۵۳ هـ) از قدماء این خاندان شناخته شده اند (۱) و دودمان شاهان غور هم به همین سلاله نسبت دارند .

باین طور مردم افغانستان در حین ظهور اسلام در تحت حکمرانی شاهان متعدد با تفرقه و تشتت در بین ادیان - افکار - فرهنگهای مخلوط میزیستند . اگر چه زندگانی دینی ایشان خرافت آلود و فرسوده بود ، ولی با هویت ملی و آزادی و فرهنگ خویش علاقمندی داشتند .

مبانی تاریخی فرهنگ افغانی در عصر قبل از اسلام و بعد از آن

این عنوان از نظر تاریخ تحلیلی لطیف و شرحی دلچسپ دارد باین معنی که ما تمام حرکات فکری و مدنی را که در طول تاریخ در خاک افغانستان بوجود آمده و فرهنگ افغانی، گوئیم و این فرهنگ از قدیمترین عهد تاریخ افغانستان یعنی دوره ویدی در حدود ۱۴۰۰ ق.م آغاز یافته و بعد از آن در دوره اوستایی در حدود ۱۲۰۰ ق.م دوام میکند . و درین دوره است که مردم آریائی در بلخ از حیات بدوی و کوچی گری به شهر نشینی و مدنیت میرسند و زره تشره (زردشت) در همین سر زمین به تبلیغ کیش مزد یسنا و سه اساس زندگی : «پندار نیک، کردار نیک ، گفتار نیک» می پردازد و خانواده های شاهی پیشدادیان و کیان در مهد مدنیت انسانی

(۱) تفصیل این خاندانها را در افغانستان بعد از اسلام ۱/ ۱۰۹

بعد بخوانید .

بخدی زیبا به تمهید مبادی سلطنت و در عی خویش می بردارد .
بعد ازین در غرب سرزمین کشور مامدنیت های مردم آریایی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بوجود می آیند و مبادی خاص و فرهنگی خود را درین سرزمین هم می پراکنند تا که در اواخر عصر هخامنشی اسکندر کبیر یونانی از سنه ۳۳۱ تا ۳۲۳ ق.م از راه ایران بر افغانستان می تازد و این فتح اثر زبان و دساتیر اداری و سیاسی و هنر و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگی یونانی را با افغانستان وارد می نماید و در سنه ۲۵۰ ق.م دیودوت در باختر سلطنت یونانی باختری را اساس میگذارد که تا اوایل عصر میلادی دوام کرد و در ساختمان مدنیت و فرهنگ خاص یونانی و باختری افغانستان که ریشه های باستانی ویدی اوستایی قدیم داشت تاثیر بارزی کرد .

در اوایل قرن دوم میلادی، کنشکا پادشاه بزرگ کوشانی افغانستان سلسله کوشانیان بزرگ را بنیاد نهاد و مدنیت و فرهنگ افغانستان را با قبول دبانت بودایی و نشر و تبلیغ آن رنگ خاص مقامی افغانی بخشید . پایتخت کانیشکا در تابستان کاپیسای شمالی کابل ، و در زمستان پشاور بود ، و او مذهب بزرگ بودایی مهیا نه را در تمام افغانستان و صفحات شمال آموهند رواج داد و شاهنشاهی کوشانی بزرگی را تشکیل کرد . در عصر کوشانیان که تا اواخر قرن چهارم میلادی دوام کرد صبغه خاص مدنیت و فرهنگ داخلی افغانستان مرکب از عناصر قدیم بومی زردشتی - آثار هندی بودایی و مواریث یونانی بود .

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی از سرخ کوتل بغلان اخیراً بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ خاص این سرزمین که آنرا بعداً دوره گریکو- بودیک یکدوره خاص افغانی توان گفت کارنامه های نمایانی را انجام داده اند .

موسیو فوشه محقق باستان شناس فرانسه صنعت کوشانی را از ابتکارات دوره کوشانی دانسته و گوید : نوعیت ستوپه های این دوره بسپولت از ابنیه زمان آشوکا متمایز است اگر بخواهیم این سبک جدید را با ابنیه مذهبی اروپا بیان نماییم باید بگوییم که سبک آشوکا سبک رومی ستوپهها (قرن ۱۰ تا ۱۲ در فرانسه) و سبک کانیشکا سبک گوتیک آنست که از قرن ۱۲ تا ۱۵ میلادی در فرانسه موجود بود . ستوپه های آشوکا هیچگاه به بالای فلات ایران نیامده ولی ستوپه های کانیشکا و

جانشینانش به آسانی به جلگه هند راه یافته است . و حتی در حومه جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشاپوره (پشاور کنونی) امپراتور کوشان، بزرگترین معبد را بنا نموده است . این معبد چندین بار طعمه حریق شده و امروز خرابی بی پیش نیست . ولی ما در نتیجه خواندن یادداشت‌های مسافران چینی توانسته‌ایم خطوط اصلی آنرا بشناسیم که در آثار ویرانه آن بصورت معجز آسا یکی از اشیای مقدس بودایی که امضا و تصویر کائیشکا روی آن دیده می شود ، کشف گردیده است .

دکتر هرمان گویتز آلمانی که استاد تحقیقات درباره هنداست راجع به هنر دوره کوشانی گوید : هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنرهای هندی نموده و بصورت گندهارا درآمد ، ولی بسیاری از محققین برین عقیده‌اند که سبک مذکور را باید کمتر توسعه شیوه یونانی و بودایی دانست بلکه يك توسعه شیوه شرق آریانا «یعنی افغانستان» است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل سکا‌های جنوب شرقی و کوشان بسط یافته است و باین حال در کشمیر تا دوره گوپتا (قرن ۴م) بطوریکه از ویرانه های معابد بودایی هروان استنباط می شود يك هنر کاملاً خالص پایدار ماند و هجوم این مردم دولت های یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض ساخت و عناصر تازه‌یی وارد هند کرد که دیگر مربوط بایران غربی و نفوذ هخامنشی نبوده و وابسته بشمال فلات ایرانند (میراث ایران ۱۵۳)

باری کلتور و تمدن و هنر دوره کوشانی مراتب تکامل و انحطاط را طی کرده و تا اوایل عصر اسلامی و نفوذ لشکریان عرب رسید که جای خود را در قرن نخستین اسلامی و حدود ۶۵۰ م بیک مدنیت و فرهنگ مخلوط دیگری داد که آنرا فرهنگ دوره نخستین اسلامی افغانستان گوئیم .

عناصر اسلامی و عربی که در مدنیت و فرهنگ قدیم قبل الاسلام خلط و مزج شدند ، به آن رنگ بکلی نو و تازه‌یی دادند که بعد ها از همین سرزمین خراسان و افغانستان بشمال و شرق تاجچین و هند انتشار یافتند . درینجاست که باید خاک افغانستان را از نظر وضع و اقلیم جغرافی پیدایش گاه فرهنگ‌های مختلط و ممزوج در طی قرون و اعصار قدیم دانست . و از همین روست که فیلسوف تاریخ مستر تاینبی انگلیسی در کتاب جدید خود «بین اکسوس و جمناء» بدین نتیجه رسیده که سرزمین افغانستان يك ROUND-ABOUT یعنی خطه انشعاب و کانون تشعشع و چهار راه فرهنگها بوده و در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه

از افق خارجی بدان رسیده است به ماحول خود به هند ، ایران ، ماوراءالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته است .

در ربع اول قرن نخستین اسلامی (حدود ۲۴هـ) فتوح لشکریان فاتح عربی تا اواسط خراسان و مرو و ازسیستان تا وادی ارغنداب رسیده بود و در همین اوقاتست که افغانستان مخصوصاً در جنبه جنوب گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه فرهنگی باصیغه تهذیبی و ثقافی باستانی در مدت دو قرن در افغانستان تا کرانه‌های مهران «سند» توأم پیش رفته است . و این مطلب از يك سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توچی (وزیرستان شمالی) بدست آمده و تاریخ آن جمادی الاولی (۲۴۲هـ/۸۵۷م) است بخوبی ثابت می آید .

وادی توچی معبر فاتحان و کاروانهای بازرگان از غزنی و گردیز بطرف هند بوده و معلومست که زبان و ثقافت اسلامی در حدود ۲۰هـ/۸۱۵م بدانجا رسیده بود .

فرهنگ اسلامی عناصر عربی خاصی داشت که در عصر خلفاء راشدین و امویان بر همان مبادی خالص عربی بنیافته بود و اجزای مهم آن عبارتست از : عادات و رسوم و عنعنات خالص عربی و تعالیم قرآن و حضرت پیامبر اسلام که توحید و اخلاق نیکو و فرایض اجتماعی افراد و جماعت را توضیح میکرد . سوم عناصر جدیدیکه مسلمانان از مدنیت‌های مصر و روم و پارس و خراسان در ضمن لشکر کشی ها و بازرگانی و روابط ادبی و فرهنگی گرفتند . و مخصوصاً بعد از سال ۱۳۲هـ که بساط اقتدار امویان برچیده شد و خراسانیان خلافت آل عباس را در بغداد تاسیس کردند . و باین حرکت انقلابی فرهنگ اسلامی رنگ جدیدی بخود گرفت و عناصر فراوان خراسانی در مدنیت و فرهنگ دوره عباسیان داخل گردیدند و باقوت و سرعت تمام مبادی فرهنگی و فکری و عقلی خراسانی را در ثقافت عرب جای دادند .

درینوقت در افغانستان يك فرهنگ خاص افغانی اسلامی تشکیل شد یعنی بر مبادی قدیم فرهنگی دوره های قبل الاسلام اکنون يك مبداء جدید افزون شد و آن اثر قرآن و اسلام بود که از سرزمین افغانستان بطوریک

گذرگاه مدنیت ها به هندو ماوراءالنهر و چین هم گذشت .

فرهنگ اسلامی خراسانی اکنون صبغه خاصی یافته بود باین معنی که خراسانیان باعننات قدیم فرهنگی خویش مجهز بوده مبادی مدنیت اسلامی را هم پذیرفته بودند این خراسانیان به مراکز سیاسی و اجتماعی و اداری و علمی خراسان و سرزمین خلافت عباسی مخصوصاً بغداد روی آوردند و در تمام شقوق فرهنگی کار های نمایان کردند. دودمان نامی برمکیان بلخ که در کانون فرهنگ خراسانی و افغانی پرورده شده بودند زمام اداره و علم و فرهنگ را در کشور عباسی بدست گرفتند. علوم نقلی و عقلی اسلامی باهتمام این مردم رونق گرفت بلاد معروف خراسان از نساپور و مرو گرفته تا هرات و زرنج و بلخ و بست و بغشور و غیره پرورشگاه علوم اسلامی و افکار و فرهنگ گردید موالی فراوان خراسانی در خاندانهای عربی داخل گردیده و افکار و روایات ثقفی خود را بدنیای عرب انتقال دادند . و نفوذ فرهنگ خراسانی و عجمی در دربار عباسیان بغداد و دیگر بلاد کشور وسیع عباسی بدرجه بی بود که برخی از خلفا با زنان خراسانی ازدواج کردند و مادران چندتن از خلفای مقتدر بغداد ازین مردم بودند .

باری فرهنگ خراسانی اسلامی که پرورشگاه آن همین بلاد افغانی و خراسان بود آنقدر نمو و ارتقا یافت که حتی شعرای عربی زبان هم مضامین و افکار و کلمات خراسانی در زبان خود دخیل کردند . و چون خراسان بر چهار راه آسیای وسطی افتاده بود محل انتقال افکار از غرب بشرق و از شرق بغرب گردید . مثلاً ابن ندیم در احوال سمینیه (بودائیان) و پیشوای ایشان بوذاسف از کتابی نقل می نماید که آنرا یکنفر خراسانی نوشته بود . و ازین هم برمی آید که خراسانیان و مردم افغانستان و سرزمین های همجوار آن وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند . پس به طور مختصر باید گفت که فرهنگ افغانی در همین سرزمین ما همواره وجود داشته و با مرور زمان رنگ و صبغه خود را تغییر داده و درین پیدایشگاه و گذرگاه افکار و اندیشه و مدنیت همواره هویت و تشخیص افغانی خود را نگهداشته است . (به نقشه مربوطه این صفحه رجوع شود نمبر ۳۶)

ماخذ: افغانستان بعد از اسلام جلد اول - آریانا انتیکوا - تاریخ افغانستان جلد اول و دوم - تاریخ افغانستان از سر پرسی شایکس - پشپانها از اولف کیرو - کتیبه های خروشتی از ستین کونو - مادر زبان دری .

بخش دوم ظهور اسلام در افغانستان و دوره خلفاء

هنوز ربع قرن از طلوع اسلام نگذشته بود ، و خلیفه بزرگ حضرت عمر بر مسند خلافت اسلامی مستقر بود ، که لشکر جهانگیر و دلاور عرب ، شاهنشاهی کهن سال ساسانیان پارس را از پای درآورد ، و یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی بعد از نبرد جلولا (سنه ۶۱۶هـ) و جنگ نهاوند (سنه ۶۲۰هـ) بخراسان آمد و از خاقان ماوراءالنهر امداد جست . ولی مساعدتی ندید .

خلیفه اسلام حضرت عمر ، احنف بن قیس را به تعاقب یزدگرد گماشت ، و احنف سرزمین خراسان را بصلح کشاد . درینوقت مرزبان حصص غربی افغانستان و غور در مرو ماهوی سوری بود ، که بقول فردوسی و طبری حکمدار خراسان شمرده میشد . چون حکمدار عرب احنف ، یزدگرد را تعاقب کرد ، و او در مرو به ماهوی سوری پناه برد . ماهوی که از تحکیم روابط یزدگرد با حکمداران ماورای آمویه میترسید ، یزدگرد را بدست آسیابانی در مرو بکشت (۳۱هـ = ۶۵۱ع) و حکمرانی خود را بقول فردوسی تا بلخ و هراة و بخارا وسعت داد . و سپه سالار لشکروی کرسیون بخارا بگرفت ، و این خانواده سوری مشهورترین دودمان های امرای محلی است . اما احنف ماهوی سوری را نیز از خراسان و مرو به ماورای جیحون عقب راند ، و تا اواخر عمرش در چهار فرسنگی مروالروید بریکحصه خراسان از طرف خلافت حکمداری میکرد ولی دودمان امرای سوری بشکست ماهوی از بین نرفت ، که بعد ازین هم ذکر شان مفصلاً می آید .

از طرف جنوب نیز لشکر فاتح عرب بقول البلاذری تا دروازه های خراسان طبسیین (قلعه طیس و قلعه کرین) رسیده بودند ، که بسر حد غربی کنونی گرمسیر افغانستان پیوسته اند ، و فرمانده این لشکر «عبدالله بن بدیل خزاعی» بود .

در اواخر عهد فاروقی سال ۲۲ - ۲۳ هـ یکدسته لشکر عرب بقیادت عبدالله بن عامر بعد از فتح کرمان بر سجستان (سیستان) نیز حمله کردند ، مرزبان سیستان در شهر زرنج (مغرب آن زرنج) که مرکز سیستان بود تحصن جست . ولی چون لشکر اسلام تا حدود قندهار و هند

(سند) پیش رفت ، بنابراین مرزبان زرننگ صلح کرد ، و زرننگ بدست مسلمانان افتاد ، و لشکریکه از سیستان بسوی شرق پیش رفته بود ، دروادی ارغنداب بالشکر رتبیل سابق الذکر مصاف داد و او را کشت که البلاذری وسعت کشورش را بنام «هیاطله» تا هرات ذکر میکند (۲۴هـ = ۶۳۳م)

عهد عثمانی

(۲۵-۳۵هـ)

در عهد عثمانی بعد از سال (۲۵هـ) فتوحات اسلامی در خاک افغانستان پیش رفت ، و عبدالله بن عامر سردار لشکر عرب تا کابل رسید ، و آن شهر را محاصره کرد ، و بعد از جنگ شدید بتصرف آورد ولی مردم کابل بعد از رفتن لشکر عرب ، باز علم آزادی را افراتند ، و تا مدت پنج سال دیگر در تحت حکم داری شاهان محلی آزادزیستند .

از طرف حضرت عثمان (رض) احنف بن قیس به مرو تا هرات ، و خیب بن قره الیروعی به بلخ و طخارستان ، و عبدالله بن عمیر لیثی در سیستان حکمران بودند ، که در تمام افغانستان برخلاف لشکر عرب بغاوت بعمل آمد ، ولی حکمران سیستان در کابل سرکشان را از بین برد ، و باز کابل را تسخیر کرد ، و مجاشع بن مسعود که حکمدار کرمان بود ، با قبایل قفص (قبایل کوچ = کفج و کوچی کنونی) و بلوچ گرمسیر جنوب افغانستان در آویخت ، بعد از جنگهای خونین آنها رامطیع نمود (حدود ۲۹هـ = ۶۴۹ع) از طرف شمال نیز احنف بن قیس و همراهان او تا سال (۳۲هـ = ۶۵۲ع) تمام بلخ و طخارستان را تا سمنگان از شورشیان پاک کرد ، و مدتها در بلخ و مروالرود و گوزگانان و تالقان (ولایات شمالی افغانستان) جنگها نمود ، و در همین سال با بازان شهزاده محلی مروالرود ، که بمددسی هزار لشکر می جنگید ، در قصر احنف جنگی کرد ، و او را از بین برد ، و نیز خالد بن عبدالله هرات و بادغیس و غور و خراسان را در تصرف آورد ، و رادویه مرزبان بومی سرخس پناه خواست ، و با حکمدار اسلامی هرات و بادغیس و فوشنج بعد از قبول جزیه و یک میلیون درهم صلح کرد و هم در سال (۳۲هـ) قارن هراتی با چهل هزار نفر بر خلاف عرب قیام کرد ، ولی این شخص نیز از طرف حکمران عربی نشاپور عبدالله بن خازم بعد از جنگهای شدید کوفته شد .

در حدود سال (۳۰هـ = ۶۵۰ع) از طرف خلیفه ، ربیع بن زیاد سیستان آمد ، و بعد از فتح بهره (فهرج) زالق (جالق) از هلمند گذشته و در

زوشتم) سه میلی زرنج جنگ شدیدی کرد ، و ابرویز (یا ایران بن رستم) مرزبان یادهقان سیستان بمصالحه پیش آمد ، و زرنج را به مسلمانان سپرد ، ولی ربیع پیش رفته و تا سنارود و قرنین که آخور رخسار رستم بود بتصرف آورد ، و هکذا تا خواش (خاشرود) و بست رسید ، ولی سیستانیان تا وقتی خاضع بودند که ربیع در آنجا بود ، دو سال بعد که از آنجا برآمد ، مردم سیستان باز شورش کردند ، و نایب ربیع را که در زرنج بود از آنجا بیرون راندند ، بنابراین از حضرت خلافت درین باریکی از اصحاب برگزیده پیغمبر (ص) که عبدالرحمن (رض) بن سمره نام داشت باحسن بصری و بسی از فقها به زرنج فرستاده شد ، وی در سال (۳۳هـ = ۶۵۲ع) این شهر را محاصره کرد ، و مرزبان آنجا ابرویز (ایران) اطاعت نمود ، و دو میلیون درهم و دو هزار غلام نابالغ را قبول کرد ، عبدالرحمن بعدد فقهای اسلامی به نشر اسلام پرداخت ، ولی درین وقت خیرشهادت حضرت عثمان سیستان رسید ، و عبدالرحمن از طرف خود امیر بن احمر را در زرنج گذاشت ، و خود وی عازم بصره شد ، مردم سیستان باز از غیاب عبدالرحمن استفاده کرده بر امیر شوریدند ، و او را از آنجا راندند ، و بدینطور باز سیستانیان توانستند ربقه اطاعت حکام عربی را از گردن نگسلانند .

عصر خلافت علی (رض)

(۳۵-۴۰هـ)

حضرت علی در خلافت خود ، عبدالرحمن بن جروالطایی را به حکم داری سیستان فرستاد (سنه ۳۶هـ ۶۵۶م) که این شخص در جنگی که با حسکه بن عتاب کرد کشته گردید ، و عبدالله بن عباس که والی بصره بود ، چهار هزار لشکر را بقیادت ربیع بن کاس عنبری ، بسر کوبی ابن عتاب فرستاد .

ربیع ابن عتاب را بکشت و سیستان را گرفت ، و بقیادت ثاغر بن دعور و حارث بن مره تاقیقان (کلات کنونی بلوچ) پیش رفت .

بیست هزار قیقانی بشدت نبرد کردند ، و بعد از جنگهای خونین در محاصره در حالیکه هزاران نفرشان در دست مسلمانان اسیر افتادند برانگنده شدند (سنه ۳۸هـ ۶۵۸م)

یک لشکر عرب در سنه ۳۶هـ بقیادت عبدالرحمن بن سمره از راه سیستان و وادی ارغنداب پیش رفته و کابل را گرفت ، درین جنگ

کابلشاه خودش شرکت داشت ولی اخیراً در مقابل لشکریان عرب تسلیم شده بود.

همچنان ماهوی مرزبان مرودر عهد خلافت حضرت علی بکوفه رفت، و اظهار اطاعت نمود. حضرت علی باو فرمانی داد: تا دهقانان و دهسالاران خراسان جزیره را باو دهند، ولی خراسانیان شوریدند، تا که جده بن هبیره مخزومی (مادرش ام هانی بنت ابوطالب) بسر کوبی ایشان آمد، ولی این شخص نیز خراسان را فتح کرده نتوانست.

عصر اموی

(۴۱-۱۳۲هـ)

در سال (۴۰هـ = ۶۶۰ع) چون حضرت معاویه بن ابوسفیان از بنی امیه حجاز بر مملکت اسلامی تسلط یافت، وی لشکر اسلامی را بدوجهی شمالی و جنوبی خراسان سوق داد، در جبهه شمالی بطرف هرات قیس بن الهیثم سلمی، بادغیس و فوشنج را تسخیر کرده به بلخ رسید، و معبد نو بهار آنجا را ویران کرد، و عامل زیر دست وی عطاءخشک بر سه رود بلخ سه پل بست، که مشهور بودند به پلهای عطا، بعد ازان تا سال (۴۵هـ = ۶۶۵ع) عبدالله بن خازم در حدود بلخ، و نافع بن خالد در هراة و بادغیس و فوشنج و قادن، و قیس بن الهیثم در طالقان و فاریاب و مروالرو و امیر بن احمد در مرو و حکم بن عمر الغفاری در حصص دیگر خراسان از طرف دربار اموی امارت داشتند، و در سال (۵۱هـ = ۶۷۱ع) که ربیع بن زیاد حارثی والی خراسان شد، پنجاه هزار نفر عرب را به اینطرف آمو سکونت داد، و بعد از آن سعید بن عثمان (رض) بولایت خراسان گماشته شد، که لشکر عرب را بار اول به ماورای آمو نیز سوق کرد، و پس از سعید، عبدالرحمن بن زیاد حکمدار خراسان شد، که تاملین معاویه درینجا ماند.

بعد از مرگ معاویه از طرف یزید، سلم بن زیاد با میری خراسان آمد، وی بعد از مرگ یزید، مهلب را بر خراسان امیر کرد، چون از آنجا برآمد، مردم بر مهلب شوریدند، بنابراین سلیمان بن یزید به مرو و طالقان و گوزگان، و عبدالله بن خازم بدیگر حصص خراسان امیری یافتند. ولی درینوقت بین سرداران عرب منازعتی پدید آمد، و عبدالله پسر خود موسی را بجای خود نشانده، و خود وی در هرات بنی ربیع و بنی تمیم را بحصار گرفت، و بعد از یکسال در جنگی که هشت هزار نفر کشته شده بودند، هرات را به قهر گرفت و به پسر خود سپرد (بعد ۶۴هـ = ۶۸۳م) عبدالله بن خازم تا عصر عبدالملک اموی در خراسان ماند، بسال

(۷۲هـ = ۶۹۱ع) وکیع بن عمره از طرف خلیفه گماشته شد، که عبدالله را بکشد، او سر عبدالله را بریده و بر خراسان مسلط گشت، ولی بسال (۷۸هـ = ۶۹۷ع) از طرف حجاج والی عراق، خراسان به مهلب سپرده شد، مهلب از مروالرو گذشته تا بلخ پیش رفت، و از آنجا آمویه راعبور نموده تا دو سال جنگ خود را با ماوراءالنهر ادامه داد، و باز بلخ برگشت. چون مهلب در زاغول مروالرو در سنه ۸۲هـ از جهان در گذشت،

حجاج پسر او یزید بن مهلب را به حکمرانی خراسان گماشت، و بعد از او برادرش مفضل بن ابی صفره امیر خراسان گشت و وی در حدود (۸۵هـ = ۷۰۳ع) بادغیس را بکشد، و بسال (۸۶هـ = ۷۰۵ع) فاتح معروف عرب قتیبه بن مسلم از سیستان برگشت، و حجاج در حضرت خلیفه عبدالملک و ساطت نمود تا قتیبه را بخراسان حکمران کرد، قتیبه بمرو آمد، و از آنجا بلخ و تالقان و طخارستان را فتح کرد، و از بلخ بردگان زیاد گرفت. و بعد از آن به فتوحات خود در ماوراءالنهر پرداخت. قتیبه خراسان و طخارستان و بلخ را مبدأ سوقیات عظیم لشکری خود قرار داد، و هر وقتی که از ناخته‌های مکرر خود از ماوراءالنهر بر میگشت، در بلخ و مرو و خراسان تجدید قوت می نمود (از ۸۶ تا ۹۶هـ) قتیبه مرد آهنینی بود، که در ولایت خراسان تا اقصای طخارستان تمام عناصر مخالف را بوسیله ۵۳ هزار لشکر خود فرو کوفت، یکی از مدافعین این سرزمین که افغانستان شمالی باشد، نیزک بادغیسی است، که از طرف یبغو ملک طخارستان مقام حکمرانی داشت (۸۴هـ) وی مدتی در فتوحات دو طرف نهر آمویه با قتیبه همراه بود، چون به نوبهار بلخ رسید، لوی استقلال افراشت، و مردم بلخ و مروالرو و طالقان و فاریاب (میمنه کنونی) و گوزگانان (سرپل حالیه) را بر خلاف قتیبه بدو خود فراهم آورد، و از کابلشاه هم و عده امداد گرفت. قتیبه در بهار سال دیگر ۹۱هـ از بلخ بر طخارستان تاخت، و باقوای نیزک در تالقان پیکار کرد، نیزک هزیمت یافت، و قتیبه قوای او را تار و مار نمود، و تا چهار فرسخ همراهان نیزک را بردار کرد، و دو پسر نیزک را بکشت، خود نیزک به مرکز خود در بغلان آمد، و قتیبه سمنگان را گرفته و تا دو ماه در «دژگزره» نیزک را حصار داد، ولی نتوانست آن را تسخیر کند، غاقبت سلیم نام را بغرض مصالحه پیش نیزک فرستاد، و نیزک را به وعده زینهار پیش قتیبه برد، ولی قتیبه نیزک و دو برادر زینهارش رسول و عثمان را با ۱۲ هزار نفر همراهان او بکشت، و باینصورت تمام ولایات

شمالی افغانستان امروزه را از اعتشاش پاك نمود (۷۰۹ = ۷۱۱) و قتیبه را با مرکز سلطنت اموی ، و ولید بن عبدالملک خلاف افتاد ، و خراسان بنای بغاوت را نهاد ، در باراموی بعد از جهد زیاد او را بذریعہ و کیح نام قاید لشکری خود بکشت (۷۱۴ = ۷۱۶ع) بعد از قتیبه در خراسان مدتی وقایع مهم بظهور نرسید ، ولی مردم همواره مخالف بنی امیه بودند و میخواستند خلافت را بآل رسالت باز گردانند ، چون بنی امیه را با بنی هاشم و خاندان امامت مکا و حتی بود ، بنا بران حضرت یحیی بن زید (از اولی علی رضی) از کوفه آهنگ بلخ کرد ، امیر بلخ که گماشته دربار اموی و نامش عقیل بن مفضل بود ، او را بگرفت و بزندان انداخت ، ولی درینوقت (۷۲۳ = ۷۲۵ع) هشام اموی بمرد ، و ولید بن یزید به نصر سیار امیر خراسان نامه نوشت که یحیی را رها کند ، اما یحیی بعد از رهایی در گوزگانان با ۷۰ نفر یحیی گماشتگان اموی افتاد ، و بعد از نبرد شد شهادت یافت (شعبان ۱۲۵هـ) و جسد او در گوزگانان تا خروج ابو موسی بردار بود .

از وقایع دیگر حدود (۷۲۵ = ۷۲۷ع) پیشرفت اسد بن عبداللہ حکمران عربی خراسانست در غور و غرجستان و جنگ با حکمدار بوم غرجستان «نمرون» و مردم غور ، که درین رزم شورش این حدود را فرو نشانده و نمرون را بدین اسلام داخل نمود .

امادر جبہ جنوبی :
بسال (۷۴۳ = ۷۶۳ع) از حضور معاویه باز عبدالرحمن بن سمر مکرر با حکمداری سیستان فرستاده شد ، و مشارالیه تا سال ۷۴۴هـ تمام شورشهای آن سرزمین را فرو نشانده ، بعد از آن بطرف بست و کشک (کشک نخود قندهار) و داور (زمینداور کنار هیرمند) و رخج (ارخودیا وادی ارغنداب) پیش رفته و بکوه زور (واقع بین زمینداور و غور) و بعد بزرگ آنجا رسید ، و بت طلائی بزرگی که چشم آن از یاقوت بود ، بدست عبدالرحمن شکسته شد ، بعد از آن عبدالرحمن به زابل و وادی ترنگ تاغزنه و کابل رفت ، و این شهر را بعد از محاصره بزدن سنگ منجنیق فتح کرد ، و تا مدتی در آن ماند ، درین جنگها درسنه ۷۴۴هـ ، یکی از فضلا صحابه ابورفاعه عبدالله عدوی تمیم بن اسید (بوقولی ابو قتاده العدوی) در کابل بشهادت رسید که قبری در کابل مشهور است .

در همین سال ابن سمره لشکری را بقیادت فارس الفرسان مهلب بن ابی صفره بفتح ولایات شرقی گماشت ، مهلب از کابل به وادی پشاور پیش رفت ، و کابلشاه را که در راه بقوت هفت ژنده پیل (باهریلی چپا

هزار سوار) ، شخصاً دفاع میکرد ، شکست داد و بنه و لاهور کنار راست دریای سند در وادی مردان کشوده شد پس عبدالرحمن ، مهلب را به منصب سپه سالاری نواخت ، و وی بماورای سند قدم گذاشت ، و از ملتان گذشته ، قندابیل (گندها بهیل واقع پنج فرسخی قصدار در حدود قلات بلوچستان) و قیقان (قلات) را فتح کرد و این لشکر کشی نخستین عرب بود بر سرزمین ماوراء خیبر که از راه کابل صورت گرفت .

بسال (۷۴۶هـ) ربیع الحارثی بسیستان والی شد ، و در (۷۴۷هـ) بر بست و رخج (رخد) تاخت ، و بارتبیل (شاه زابلستان) درآویخت و او را بشکست . ربیع در زابلستان و وادی ارغنداب و سیستان دیوان خراج و محاسبه و استیفا قایم کرد ، و این سرزمین را بمدد حسن بصری در تحت قوانین و اداره اسلامی در آورد ، بعد از آن در (۷۵۱ = ۷۷۱ع) عبیدالله بن ابی بکره بسیستان آمد ، و با گبرگان (زردشتیان) آنجا درآویخت ، و باز تابست و رخج و کابل پیش رفت ، و بارتبیل حرب کرد و به دو میلیون درهم صلح افتاد ، و رتبیل باو تسلیم شد ، وی پس به سیستان آمد .

بسال (۷۵۹ = ۷۷۹ع) از حضور معاویه ، عباد بن زیاد به حکمرانی سیستان گماشته شد ، وی نیز از هلمند گذشته تا قندهار و کابل رسید ، و با سپاه مقامی که پیش آمده بودند حربی صعب کرد و ظفر یافت ، عباد تا آخر عصر معاویه در سیستان حکمدار بود ، و قتیبه یزید بر تخت شاهی نشست ، عباد با (۲۰) میلیون درهم و دیگر اموال که از غنائم کابل در خزینة سیستان اندوخته بود بصره رفت ، و در اوایل سال (۷۶۲ = ۷۸۱ع) بود ، که یزید بن زیاد به امیری و بوعبیده بن زیاد به سپاه سالاری سیستان آمدند ، درینوقت باز مردم افغانستان بقیادت شاه کابل برگماشتگان عربی شوریدند ، و برای عود آزادی قیام کردند ، یزید و بوعبیده بر کابل تاختند ، ولی مقاومتی دیدند صعب و شدید و خود یزید با بسی از مسلمانان کشته شدند ، و سپه سالار بوعبیده در کابل اسیر شد .

بنابران از دربار اموی طلحة الطلحات و عمر برادرش به تنظیم سیستان آمدند ، و هر یکی از سرداران عرب یکی از ناحیت های غربی افغانستان را بدست گرفتند ، و قتیبه مروان الحکم در شام بر تخت سلطنت اموی نشست ، عبدالعزیز بن عبدالله عامر را که با عنجد تجربه امور سیستان را داشت ، در سیستان والی گردانید ، وی بعد از (۷۶۴هـ) سپاه طلحه را در سیستان فراهم آورد ، و چون مردم افغانستان از اطاعت حکمرانان عرب سر تافته بودند ، بسوی بست و کابل روی آورد ، و بارتبیل شاه زابل باز

در آویخت ، و او را بشکست ، و بعد از تصفیه کابل و زابل باغنائیم عظیم بردگان بسیار بسیستان برگشت وی تا سال (۷۲ = ۶۹۲ع) و روزگار عبدالملک اموی درسیستان بامیری ماند ، تا که در همین سال عبدالملک حجاج را به امیری خراسان گماشت ، و حجاج از طرف خود امیه بن عبدالله را بسیستان فرستاد ، وی بسال (۷۴ = ۷۰۴) بر بست بتاخت و بارتبیل شاه زابل حرب کرد ، و او را بدادن یکخروار زر ، و دو میلیون درهم مجبور نمود ، و هم شخصاً از وی سیصد هزار درهم بستد بسال (۷۵ = ۶۹۴ع) عبدالملک اموی ، عبدالله را از امیری سیستان معزول داشت ، و عوض وی موسی بن طلحه را فرستاد ، ولی چون امور سیستان آشفته گردید ، باز همان عبیدالله بن ابی بکره (عبیده بن بکره) که در امور سیستان بصیرتی داشت به نیمروز گماشته شد ، وی بسال (۷۸ = ۷۳۸) سپاهی بزرگ به سپه سالاری حریش بن بسطام به سیستان آورد ، و شهر زرنج را بگرفت ، و از راه بیابان (بکوا) بر بست و بلاد زابل و کابل بتاخت ، ولی رتبیل این سپاه را از بین برد که جیش الفئانامیده شد ، و عبیدالله را بدادن (۷۰۰) هزار درهم مجبور کرد ، و باوی صلح نمود (۷۹ = ۷۳۹) . چون عبیدالله در ماتم این شکست در بست بمرد ، بوبرده پسر او بارتبیل در آویخت ، و از وی (۷۰۰) هزار درهم بستد و بسیستان آمد . و از انطرف حجاج ده هزار سوار آراسته (جیش الطواووس) را بامیری عبدالرحمن بن اشعث بسال (۸۰ = ۷۴۰م) برسیستان سوق کرد .

چون عبدالرحمن بسیستان رسید ، همیان بن عدی سالار بزرگ خوارج با سپاه قوی در سیستان باوی حرب کرد ، ولی همیان هزیمت یافت ، عبدالرحمن بسی از سران خوارج را بکشت ، و بعد ازان بر بست حمله آورد ، و باز بارتبیل زابل حربی سخت کرد ، و باغنائیم فراوان بسیستان باز آمد ، چون عبدالرحمن را در سیستان و زابل و کابل و سند قدرتی بزرگ دست داد ، باغی شد و بحرب حجاج بعراق رفت (۸۲ = ۷۸۲) ولی چون از انجا شکست خورد ، پس به زرنج سیستان باز آمد ، درینوقت حجاج ، مهلب امیر خراسان شمالی را نامه کرد ، و وی مفضل را بالشکر فراوان بسرکوبی عبدالرحمن گماشت ، عبدالرحمن از سیستان به بست عقب نشست و لشکر مفضل تعقیبش کردند ، و اندر میان بست و رخد حربی سخت کردند ، که عبدالرحمن هزیمت یافت و بزابلستان به رتبیل پناه برد ، ولی حجاج ، عماره بن تمیم را برسولی نزد رتبیل فرستاد ، و تمام تکالیف مالی را باو ببخشد با وعده دوستی دائمی . رتبیل عبدالرحمن و

ابوالعبیر همراه او را بگرفت و خواست به سفیر حجاج بسیارد ، ولی هر دو خود را از بام فراوانداختند و جان بدادند ، این وقایع در رخج (رخد) وادی ارغنداب قندهار تا سال (۸۴ - ۸۵ه) روی داد .

بعد ازین بسال (۸۶ = ۷۰۵ع) مسمع بن مالک بسیستان گماشته شد ، وی با ابوخلده خارجی نبردها بکرد ، و او را بگرفت ، ولی چون مسمع در همین سال بمرد ، بجای وی قتیبه بن مسلم آمد ، چون قتیبه به خراسان شمالی روی آورد ، اشعث بن بشر را بسیستان گذاشت ، وی بسال (۸۸ = ۷۰۶ع) در بست بارتبیل مضاف داد ، و بعد از وی عمرو بن مسلم (برادر قتیبه) همین کار را تکرار کرد ، و به هشتصد هزار درم صلح نمود ، چند سال بعد در (۹۴ = ۸۴۴) خود قتیبه بن مسلم از خراسان به سیستان روی آورد ، و رتبیل از وی بترسید ، و یک میلیون درهم سالیانه خراج پذیرفت .

بعد ازین تا (۱۰۸ = ۷۲۶ع) اشخاص متعددی بامیری سیستان آمدند ، ولی از سیستان پیش نرفتند ، در عصر هشام اموی ، اصفح بن عبدالله به سپه سالاری محمد بن جحش باینجا آمد ، وی بسال (۱۰۹ = ۷۲۹) از سیستان برآمد ، و بارتبیل زابلی نبرد های سخت کرد ، که دران بسی از مسلمانان و خود اصفح کشته شدند ، و پس ازین درسیستان بین قبایل عربی نزاع افتاد و تا (۱۳۰ = ۷۴۷ع) دوام کرد ، و از مرکز دولت اموی نیز اشخاص زیادی بامیری اینجا آمدند ، و این دوره تا سقوط دولت اموی به خانه جنگی درسیستان گذشت ولی لشکر های اسلامی از راه بحر بر سرزمین سند تصرف کرده و شهر های معروف آن مانند ارمابیل دیبل ، نیرون ، سیوستان ، اشیهار ، برهمن آباد ، ارور (روهری) بایه ، ملتان وغیره را تا سال (۹۶ = ۷۱۴ع) در عصر اموی ، بقیادت فاتح بزرگ محمد بن قاسم بدست آوردند ، و بعد از آن هم سرزمین سند تا قاصی ملتان و حدود پشاور در تحت امیری سلالاران اسلامی باقیماند باینصورت مسلمانان در عقب جبهه افغانستان نیز فتوحات خود را دوام داده بودند ، ولی طوریکه در بالا دیدید ، مردم افغانستان از زمره و سیستان گرفته تا کابل و پشاور در مدت یکصد و اندس سال بالشکرهای فاتح عرب مقاومت کردند ، و این کوهسار همواره میدان نبرد و خونریزی بود ، و وقتی که رتابله و کابلشاهان در زابل و کابل از فاتحان عرب شکست میخوردند ، به عقب جبهه یعنی گردیز و پشاور و وپهند پناه می بردند ، و بعد از تجدید قواء باز بر کابل و زابل تاخته و ساخلوهای عرب رانا بود می ساختند . یک قرن باین